

واکاوی ساختار سیر توبه (از مبدأ تا مقصد) در حکایات دفتر اول مثنوی

معنوی

سمانه السادات آقاداتی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

چکیده

مثنوی معنوی مهم‌ترین منظومه عرفانی زبان و ادبیات فارسی است. مولانا با بیانی پرشور تعالیم خویش را به صورت کاربردی و عملی در قالب حکایت برای مخاطب عرضه می‌کند. بیان جذاب، نتیجه‌بخش و پرشور مولانا از مشرب عرفانی وی در ترجیع سکر بر صحو سرچشمه می‌گیرد. مولانا شناخت و درکی عمیق نسبت به مسائل مختلف طریقت از قبیل: مقدمات لازم جهت طیّ مقامات عرفانی، کیفیت مراتب سلوک و موانع راه، آثار احوال و مقامات و... دارد. در این پژوهش کوشش شده است، دیدگاه مولانا در حکایات دفتر اول نسبت به کیفیت سیر توبه از آغاز تا مقصد نهایی؛ یعنی از بیداری تائب تا بازگشت به حق که از طریق فنا ممکن می‌شود، در ساختاری منسجم و منظم، تحلیل و تدوین گردد.

کلیدواژه‌ها: مثنوی، مولانا، توبه، فنا، عرفان.

^۱ Email: s.aghadadi@yahoo.com

مقدمه

توبه در لغت به معنای بازگشت از گناه است و در شرع، بازگشتن از افعال مذموم یا نهی خداوند به افعال نیک یا امر اوست (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل توبه، هجویری، ۱۳۸۲: ۳۷۸) و در اصطلاح، رجوع به حق است جهت بازکردن گره منع از دل و سپس قیام کردن به همه حقوق پروردگار. (جرجانی، ۱۳۷۰: ۳۲ و گوهرین، ۱۳۶۸: ج ۳: ۲۲۹)

توبه اصطلاحی قرآنی است و عرفا در تبیین موضوع توبه مانند سایر مباحث عرفانی به آیات و احادیث مختلف استناد می‌کنند که مضمون آن‌ها دعوت مردم به سوی توبه، بیان محبت الهی و یادکرد نیک نسبت به توبه‌کنندگان است. این واژه و مشتقات آن ۸۷ مرتبه و در ۶۹ آیه به اضافه نام نهمین سوره قرآن به کار رفته است. توبه در قرآن گاهی برای انسان و گاه برای خدا با حرف اضافه‌های متفاوت به کار رفته است: «تَابَ إِلَى اللَّهِ» به معنای بازگشت بنده از گناه به سوی خداوند و «تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» به معنای غفران خدا نسبت به بنده و دادن توفیق توبه به اوست. (ر.ک. طبرسی، ۱۴۱۵ و طباطبایی، ۱۳۷۴: ذیل: مائده/۷۴، اعراف/۱۴۳، هود/۳)

در متون صوفیه، توبه از جایگاهی ویژه برخوردار است و با وجود اختلاف نظر فراوان درباره تعداد و ترتیب مقامات عرفانی از آن با صراحت به عنوان اولین مقام یاد شده است. (هجویری، ۱۳۷۵: ۳۷۸، قشیری، ۱۳۸۸: ۱۳۷-۱۳۶، غزالی، ۱۳۸۶: ۶۴۷، نجم الدین رازی، ۱۳۷۹: ۲۵۷، خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۷: ۱۳۲) پس توبه رکن اساسی طریقت است؛ زیرا گذراندن سایر مقامات عرفانی وابسته بدان است. در مصباح الهدایه، توبه اساس جمله مقامات، مفتاح جمیع خیرات، اصل همه منازل و معاملات قلبی و قالبی و در نهایت تنها راه نجات است که روی گردانی از آن بزرگترین ظلم در حق نفس خویش است. (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۲۵۵)

عرفا برای توبه همچون سایر موضوعات عرفانی تعاریف مختلفی ارائه کرده‌اند. یکی از دلایلی که سبب شده توبه تعریف واحدی نداشته باشد، تقسیم بندی آن به انواع و مراتب مختلف است. به طور مثال توبه به دو نوع تقسیم می‌شود: توبه انابت و توبه استجابت. توبه انابت، توبه از خوف عقوبت و نتیجه نظاره جلال و توبه استجابت، توبه از شرم کرم حق تعالی و نتیجه مشاهده جمال حق است. (ر.ک: هجویری، ۱۳۸۲: ۳۸۶-۳۷۸، مستملی بخاری، ۱۳۶۵: ۱۲۱۳-۱۲۱۳، قشیری، ۱۳۸۸: ۱۴۳) یا توبه، سه قسم است: توبه از خطا به صواب، توبه از صواب به اصوب و توبه از خود به حق که توبه اول مخصوص عوام است و توبه دوم از مقام خواص و توبه سوم در درجه محبت آشکار می‌شود. (هجویری، ۱۳۸۲: ۳۸۲)

مولانا در مثنوی بسیاری از مفاهیم و آموزه‌های عرفانی را که در متون مختلف صوفیه آمده در ساختار حکایت به شکلی کاربردی و عملی بیان کرده است؛ البته مولانا در تبیین مراحل و مقامات عرفانی به شیوه تعلیمی صرف در قالب محفوظات و معلومات متکلفانه عمل نمی‌کند؛ بلکه با بیانی پرشور که برخاسته از مشرب عرفانی خراسانی^۲ اوست، تعلیم خویش را عرضه می‌کند که برای مخاطب بسیار جذاب، مؤثر و نتیجه‌بخش است.

توبه در مثنوی مولانا بازتاب گسترده‌ای دارد و حتی می‌توان گفت شالوده اصلی آن است. مثنوی از ابتدا تا انتهای آن یعنی از نی‌نامه تا حکایت ناتمام «دژ هوش‌ربا» بر مفهوم توبه و بازگشته به حق دلالت دارد. تمام مثنوی حکایت فراق و دوری از نیستان است (نی‌نامه)؛ قصه اینکه انسان در چنگال نفس اماره و زندان تن خویش حبس شده است (حکایت دژ هوش‌ربا)؛ پس باید از طریق توبه در طلب اصل خویش باشد تا سرانجام با فانی‌شدنش به حق بازگردد.

پیشینه تحقیق

درباره «واکاوی ساختار سیر توبه (از مبدأ تا مقصد) در حکایات دفتر اول مثنوی» تاکنون پژوهش مستقلی انجام نگرفته؛ اما مقاله‌هایی مرتبط با موضوع تألیف شده است. همچون "بررسی توبه در مثنوی مولانا" (حسن حیدریان، ۱۳۸۹) که در این مقاله، موضوع توبه به صورت گزیده در عناوینی مانند: تشبیه به توبه، توبه و زاری، یادآوری گناه بعد از توبه و نتایج آن در برخی از حکایات بررسی شده است.

در مقاله "گناه توبه؛ تحلیل مقام توبه از حسنه تا سیئه در داستان پیرچنگی از مثنوی مولانا" (سیدعلی اصغر میرباقری فرد و اشرف خسروی، ۱۳۹۰) که هدف اصلی مؤلف، تبیین مقام توبه در داستان مذکور است؛ اینکه در عالی‌ترین مرتبه توبه، هوشیاری برای تائب گناه است و او باید از هستی خود دست بکشد و از توبه نیز توبه کند.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است که به آثار اصیل و مهم عرفانی و مولوی‌پژوهی اسناد داده می‌شود. سالک برای طیّ مقامات عرفانی از ساختاری منسجم پیروی می‌کند. در این پژوهش سعی شده است، دیدگاه مولانا نسبت به چگونگی سیر توبه از گذراندن تمام مقدمات لازم تا رسیدن به مقصد نهایی یعنی بازگشت به حق در الگویی منظم تدوین گردد. گفتنی است الگوی مطرح شده پژوهش حاضر، جهت بررسی دقیق دفترهای دیگر مثنوی پیشنهاد می‌شود.

۱. مقدمات و شرایط توبه

۱/۱. یقظه:

یقظه یعنی بیداری از خواب غفلت و به معنی به خود آمدن و آگاه شدن است. یقظه در اصطلاح عرفا مقدمه توبه و انقلاب روحی است که ارتباط تنگاتنگی با توبه دارد؛ زیرا مادامی که اتفاق نیفتد، توبه و به طور کل هیچ مقام و مرحله‌ای از سلوک حاصل نمی‌شود (ر.ک. خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۷: ۱۶-۱۷، هجویری، ۱۳۷۵: ۳۸۰، عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۳۶۷-۳۶۶). این بیداری اولیه یا به قول ابوسعید خراز، انتباه‌الابتدا (نویا، ۱۳۷۳: ۲۴۵) در واقع عنایتی است که از جانب خداوند اتفاق می‌افتد. در قرآن نیز بدین موضوع اشاره شده است؛ در آیه ۱۱۸ سورة توبه آمده است: «... وَ ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» مطابق معنای آیه، توبه بنده بین دو توبه خداوند قرار دارد، به این معنا که ابتدا خدا به سوی بنده باز می‌گردد و توفیق توبه به او می‌دهد، سپس بنده توبه می‌کند؛ آن‌گاه خداوند توبه بنده را می‌پذیرد و او را می‌بخشد. (ر.ک. طوسی، ۱۳۸۸: ۱۴۲۰-۱۴۱۸، طباطبایی، ۱۳۷۴: ذیل آیه) عرفا نیز با توجه به استناد آیات قرآن در جهت تبیین موضوعات عرفانی، یقظه را توفیق حق می‌شمارند.

در رساله قشیریه آمده است: «مردی رابعه را گفت گناه بسیار کرده‌ام اگر توبه کنم فرا پذیرد گفت نه [و لیکن] اگر توبه دهد توبه کنی» (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۴۴) یا ابن عربی بیداری اولیه توبه را صفت حق تعالی و عبد را محل ظهور آن صفت می‌داند. پس بنده نباید دعوی توبه کند؛ چون ادعای توبه از جانب عبد به منزله غصب و تصرف در ملک حق است (ابن عربی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۹۰-۱۸۳). مولانا نیز یقظه را دعوت و عنایتی از جانب حق می‌داند:

ما همه نفسی و نفسی می‌زنیم	گر نخوانی، ما همه اهرمنیم
ز آن ز آهرمن رهیدستیم ما	که خریدی جان ما را از عمی
(مثنوی، دفتر اول: ۳۹۱۹-۳۹۱۸)	

در حکایات دفتر اول مثنوی، عواملی از جانب خداوند سبب ایجاد یقظه است. این عوامل عبارتند از: ۱. گناه و خطا؛ ۲. غم و زاری؛ ۳. سخنان ولی؛ ۴. عبرت. گفتنی است تمام عوامل در سایه لطف حق ایجاد می‌شود؛ چون حق تعالی از جهت فضل و غلبه رحمتش، سبقت رحمتی غصبی، خواستار بیداری و بازگشت بندگان به سوی خود است.

به طور مثال در حکایت پیرچنگی، الطاف بی‌شمار حق سبب بیداری وی شد. پیرچنگی از یک‌سو با یادآوری الطاف و کرم‌های بی‌وقفه حق در تمام عمر هفتادساله پرگنااهش، بیدار (=الله‌جو) می‌شود و تنها برای حق می‌نوازد. از سویی دیگر فرستادن ولی و راهبر برای او، دلجویی و احوال‌پرسی خداوند

از وی، اعطای هفتصد دینار و نوید بخشش دوباره پس از اتمام صله، همه این الطاف سبب به خود آمدن و در نهایت توبه او می شود (همان: ۲۰۸۷-۲۰۸۳، ۲۱۸۶-۲۱۶۱) یا در فصلی از حکایت خلیفه و اعرابی، خداوند به سبب جود بی حدش میل به بیداری و طلب را در دل طالب قرار می دهد. سپس بر حسب استعداد و شایستگی طالب باز به او فراوان می بخشد. (همان: ۲۷۴۹-۲۷۴۴) ۱/۱/۱. گناه و خطا:

- قصه آدم (ع) و بستن قضا نظر او را...: آدم (ع) از طریق پی بردن به گناه خویش در خوردن گندم نهی شده، بیدار گشته و با آه و زاری به درگاه حق توبه می کند (همان: ۱۲۵۷-۱۲۳۴).
- حکایت خلیفه و اعرابی: لغزش ها و گمان های ناصواب در حقیقت رحمت حق است؛ زیرا موجب بیداری و توبه آدم شده و او را به طلب حق و بازگشت بدو راهنمایی می کند:

اینست دریای نهان در زیر کاه	پا بر این که هین منه با اشتباه
اشباهی و گمانی در درون	رحمت حق است بهر رهنمون
(همان: ۲۵۰۴-۲۵۰۳)	

۱/۱/۱/۱. گناه و توحید افعالی:

گفتنی است عامل گناه ارتباط مستقیم و تنگاتنگی با مسأله توحید افعالی دارد؛ زیرا تائب بنابر اراده حق مرتکب گناه می شود؛ گناهی که مطابق خواست حق سبب یقظه شده است تا وی با اختیار حق، طریق توبه را تا رسیدن به مقصد طی کند. توحید افعالی، افراد و جدا کردن فعل حق از غیر حق و به معنی اثبات فاعلیت مطلق بر خداوند است؛ یعنی سالک در مرتبه فنا ی افعال^۳ برای خود غیر حق هیچ اراده و اختیار و فعلی نمی شناسد و آنچه می بیند، اراده و اختیار و فعل خداوند است. برای تأکید این موضوع می توان به آیه شریفه «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال، ۱۷) استناد کرد. (ر.ک. تهبانوی: ۱۳۷۸: ۱۴۶۸، دهباشی و میرباقری فرد، ۱۳۸۴: ۲۷۴)

مولانا در مثنوی به طور مبسوط ضمن تبیین توحید افعالی به موضوع جبر و اختیار پرداخته است. از نظر وی انسان در عین آنکه مقهور مشیت الهی است، هیچ گاه در انجام تکالیف و وظایف خود مجبور نیست. او مانند اشاعره و معتزله قائل به جبر مطلق یا اختیار مطلق بشر نیست؛ بلکه مطابق دیدگاه قرآن کریم و ائمه معصومین راه میان جبر و اختیار یا مَنْزِلَهُ بَيْنَ مَنْزِلَتَيْنِ را پیش گرفته است (ر.ک. دفتر اول: ۶۴۲-۵۹۸، ۱۴۸۲-۱۴۸۰، دفتر دوم: ۱۳۰۶، دفتر پنجم: ۳۱۵۳، ۲۹۱۲). سالک کسب هیچ یک از افعال، منازل، احوال و مقامات سلوک را به خود نسبت نمی دهد؛ بلکه همه را از

عنایات حق می‌داند. مقام توبه نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ زیرا همان طور که گفته شد، حتی یقظه و آغاز حرکت توبه از جانب خداوند است:

سخت خاک آلود می‌آید سخن	آب، تیره شد سر چه بند کن
تا خدایش باز صاف و خوش کند	او که تیره کرد هم صافش کند
(همان: ۴۰۰۲-۴۰۰۱)	

در بسیاری از حکایات دفتر اول کیفیت ارتباط گناه و توحیدافعالی با مقام توبه مطرح شده است: - حکایت شاه و کنیزک: گناه ظاهری قتل زرگر، موجب یقظه کنیزک است. طیب بنابر فرمان حق به زرگر زهر خوراند تا به سبب مرگ او کنیزک از خواب غفلت بیدار شود، از ماسوی الله یا عشق مجازی بگذرد و به عشق باقی و حقیقی رسد. (همان: ۲۲۹-۲۲۲)

- حکایت آن پادشاه جهود...: موضوع توحید افعالی و چگونگی ارتباط آن با جبر و اختیار از طریق توبه و مناجات بیان شده است. در مواقع بیماری، زاری و عجز انسان مقابل پیشگاه خداوند نشان آن است که وی از خواب غفلت بیدار شده است؛ زیرا در زمان بیماری، اعم از بیماری جسمی و روحی، سالک از گناهان گذشته استغفار می‌کند. این استغفار به سبب یقظه و انتباهی است که خداوند با نشان دادن زشتی گناه در او ایجاد کرده تا متنبه شود، توبه کند و عهد و پیمان در راه طاعت حق بندد. پس تائب با فهم مقام جباری خداوند، خود و اعمالش را در تصرف کامل حق می‌داند؛ زیرا مطابق توحید افعالی منشأ آندوه، زاری، یقظه و طلب، فعل خداوند است که به او اعطا شده است:

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی	زاری از ما نی تو زاری می‌کنی
ما چو ناییم و نوا در ما ز توست	ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست...
گر بپرانیم تیر آن نه ز ماست	ما کمان و تیر اندازش خداست
این نه جبر این معنی جباری است	ذکر جباری برای زاری است
زاری ما شد دلیل اضطرار	خجلت ما شد دلیل اختیار...
حسرت و زاری گه بیماری است	وقت بیماری همه بیداری است
آن زمان که می‌شوی بیمار تو	می‌کنی از جرم استغفار تو
می‌نماید بر تو زشتی گنه	می‌کنی نیت که باز آیم به ره
عهد و پیمان می‌کنی که بعد از این	جز که طاعت نبودم کار گزین...
(همان: ۶۳۰-۵۹۸)	

- حکایت شیر و نجیران: مقدمات لازم جهت توبه از قبیل یقظه و طلب همراه زاری تا رسیدن به مقصد یعنی بازگشت به حق در مطابقت کامل مسأله توحید افعالی قرار می گیرند. انسان بنابر آتش قهر حق، مرتکب گناه و فعل ناپسند می شود. پس با آب طهور چشم که از طرف حق به وی عطا شده، متنبه گشته و در طلب و جست و جوی حق که باز از مشیت و توفیق الهی است، برمی خیزد. (همان: ۱۳۳۸-۱۳۳۱)

- حکایت گفتن پیغامبر(ص) به گوش رکابدار امیرالمؤمنین(ع):... گناه موجب بیداری است؛ زیرا خداوند همانطور که شکستن (=گناه) را ایجاد کرده است، بر شکسته بندی و رفوگری (=پذیرش توبه) نیز تواناست. پس بنده با آگاهی از شکستگی(گناه) خویش جهت التیام نزد حق رفته و توبه می کند. (همان: ۳۸۹۲-۳۸۷۷)

- حکایت خدو انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین(ع):... علت کشته نشدن خصم، تقدیر الهی است؛ زیرا خداوند به سبب غلبه فضل و رحمتش خواستار یقظه خصم است. پس گناه وی همانند گناه عمر یا ساحران فرعون بهتر از هر طاعتی شده است؛ زیرا مطابق اراده حق، توبه کرده و با ارشادات ولی(حضرت علی)، که در مرتبه توحید افعالی اند و هیچ کاری را بدون خواست مقدر حق یا از سر خشم و گمان انجام نمی دهند، از خارستان کفر به گلستان هو (=بازگشت به حق) واصل می شود(همان: ۳۸۱۹-۳۸۱۷، ۳۸۴۳-۳۷۸۷، ۳۹۸۹-۳۹۷۵)

دفتر اول مثنوی نیز با همین موضوع پایان می یابد. خدایی که خود آفریننده فعل گناه(خوردن لقمه شبهه ناک) و تیرگی روح سالک است، خود نیز سبب بیداری سالک از طریق صاف گردانیدن جان وی است(همان: ۴۰۰۲-۳۹۹۰). همچنین کیفیت ارتباط توحید افعالی با یقظه و ارکان دیگر توبه در حکایات دیگر نیز بیان شده است.^۴

۱/۲. غم و زاری:

- حکایت کژماندن دهان آن مرد که نام محمد(ص) به تسخر خواند: خداوند با ایجاد رغبت بنده به سوی تضرع و زاری او را در آگاهی و به خود آمدن خویش یاری می کند(همان: ۸۱۷-۸۱۵).
چون خدا خواهد که مان یاری کند میل ما را جانب زاری کند
(همان: ۸۱۷)

- حکایت پادشاه جهود دیگر...: یقظه در قالب غم نمایان می شود. بنده به فرمان حق دچار غم می شود. این غم سبب انتباه و استغفار وی شده و در نهایت به شادی که حاکی از پذیرفتن توبه است، تبدیل می شود. (همان: ۸۳۷-۸۳۴)

۱/۱/۳. سخنان ولی:

- حکایت پیرچنگی: علاوه بر الطاف بی‌شمار حق که باتوجه به سیر داستان برای بیداری پیرچنگی بیان شد، سخنان ولیّ عاملی است که خارج از روند نقل مستقیم حکایت در قالب بیان مفاهیم کلی و عرفانی مطرح می‌شود. اولیا اسرافیل زمان خود هستند که با سخنانشان جان‌های مرده را زنده می‌کنند. درواقع آواز آنها سبب یقظه و بیداری از خواب غفلت شده است؛ البته هرچند این آواز از حلقوم عبدالله یعنی ولیّ خداست؛ لیکن اصلِ آوای بیداری از جانب خداوند است. (همان: ۱۹۳۶-۱۹۳۰)

۱/۱/۴. عبرت:

- حکایت رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار: خداوند مقدر کرده است، دسته‌ای از بندگان که امت مرحومه‌اند با عبرت از سرنوشت گذشتگان، بیدار و متنبه شوند. وجه تسمیه «امت مرحومه» بنابر حدیث پیامبر بدان خاطر است که اینان آخرین امتند و از عذاب آخرت در امانند (ر.ک. فروزانفر، ۱۳۶۱: ۳۲). پس لطف و مرحمت حق برای آنان در یقظه‌ای که با عبرت گرفتن حاصل می‌شود، تجلی یافته است. روباه نیز مشمول رحمت حق شده است؛ زیرا با عبرت از سرنوشت گرگ بیدار شد و با متعلق دانستن همهٔ سهم صید به شیر از عذاب کشته‌شدن در امان ماند. (همان: ۳۱۱۵-۳۱۲۳)

- در حکایت بلعم باعور: خداوند با مشهور کردن ابلیس و بلعم آن دو را مایهٔ عبرت و بیداری دیگران قرار داده است. (همان: ۳۲۰۸-۳۲۰۱)

۱/۲. اراده و طلب:

بیداری و انتباه به اراده و طلب منتهی می‌شود. ارادت را ترک عادت، برخاستن دل اندر طلب حق و سوختنی که بیم‌ها را ببرد، تعبیر کرده اند. (ر.ک. قشیری، ۱۳۸۸: ۳۰۹-۳۰۸، پل نو، ۱۳۷۳: ۲۵۴) طلب ملازم اراده است. وجود طلب نشانهٔ آن است که طالب به هدف خویش یعنی مطلوب نرسیده است؛ پس دچار غم و حسرت می‌شود. متصوفه این احساس را «درد» تعبیر می‌کنند. داشتن درد نشانهٔ درستی طلب است؛ به همین سبب در عرفان درد مفهومی عمیق‌تر از مفهوم رایج خود پیدا می‌کند؛ بدین معنا که از یک جهت درد است، زیرا نشانهٔ حسرت و اندوه و دوری از مطلوب است و از سوی دیگر درمان و شفابخش است، چون نشانهٔ وجود طلب حقیقی است و طالب را به حرکت وامی‌دارد. این درد عین درمان و هر عارف واقعی خواهان آن است. (دهباشی و میرباقری

فرد، ۱۳۸۴: ۲۳۱) مولانا موضوع طلب را در مواضع مختلف مثنوی مطرح کرده است. به عقیده وی طلب سالک، لطف و توفیقی الهی است که بنابر خواست حق، ایجاد و به وی اعطا شده است:

این طلب در ما هم از ایجاد توست
بی‌طلب تو این طلب‌مان داده‌ای
رستن از بی‌داد یا رب داد توست
بی‌شمار و حدّ، عطاها داده‌ای
(همان: ۱۳۳۸-۱۳۳۷)

۱/۲/۱. زاری و مناجات:

سالک پس از یقظه، آگاه می‌شود که از مطلوب خویش دور بوده است. پس درصدد طلب و بازگشت به او برمی‌آید. این طلب بازگشت و به عبارتی درمان درد دوری از مطلوب، مستلزم مقدماتی چون مناجات خاضعانه، انکسار قلب و زاری فراوان است؛ زیرا در مرتبه عجز و اضطراب دعا به اجابت می‌رسد و توبه مقبول می‌شود:

-داستان شاه و کنیزک: پادشاه پس از ناامید شدن از ماسوی الله یعنی عجز طبیبان در درمان کنیزک به درگاه خدا روی می‌آورد؛ با اندوه و اشک بسیار به خطای خویش در بیراهه رفتن اقرار می‌کند و درمان دردش را صرفاً از حق خواستار است. سرانجام توبه او پس از طی مقدمات لازم پذیرفته می‌شود. (همان: ۶۳-۵۵)

همچنین این لوازم در حکایت فرعی بقال و طوطی که در ادامه حکایت شاه و کنیزک آمده، بیان شده است. بقال از کرده خویش که منجر به سکوت و آواز نخواندن طوطی شده، بسیار نادم است. پس آه‌گویان و ریش‌کنان در طلب چاره کار برمی‌آید. سرانجام این زاری اثربخش است و با گذر جولقی، طوطی به سخن می‌آید. (همان: ۲۶۰-۲۴۷)

-حکایت شیر و نجبیران: در بخشی از حکایت شیر و نجبیران، شیر با پذیرفتن سخن خرگوش به سمت چاهی می‌رود که محل هلاکت اوست. مولانا در ادامه حکایت بیان می‌کند، گوش سپردن به قول دشمن درواقع دامی برای نابودی است. پس زمانی که انسان از قضای الهی قادر به شناسایی دشمن از دوست نیست، با ابتهالی که همراه ناله و مناجات و روزه است، می‌تواند از آتش دشمن، کردار بد و هوای نفس نجات یابد. (همان: ۱۲۰۱-۱۱۸۱، ۱۱۶۷-۱۱۶۲)

-حکایت طوطی و بازرگان: روح سالک مانند پرنده‌ای است که برای رهایی از قفس تن، بی‌قراری و زاری می‌کند. این تضرع در نزد خدا پذیرفته می‌شود؛ زیرا حق به سبب سبقت رحمتش حتی با یک یارب بنده، لبیک اجابت توبه‌اش را پیوسته و بی‌شمار به او می‌رساند (همان: ۱۵۸۰-۱۵۷۵) یا در ادامه حکایت؛ تائب خاک اندوه هجران حق را سرمه دیدگانش می‌سازد تا به مدد گوهر اشک و

آه و فغانی یعقوب وار، دم عیسوی جانش زنده شود و به وصال حق رسد. (همان: ۱۷۷۴-۱۷۷۶، ۱۹۰۲-۱۹۰۸)

-حکایت پیرچنگی: پس از یقظه، پیرچنگی با آه و زاری در طلب الله رهسپار می‌شود؛ با اشک و شرمساری فراوان چنگ را که مانع طلب وی از حق است، می‌شکند و با مناجات به استغفار از گناهان گذشته خویش و فریادخواهی از حق می‌پردازد. (همان: ۲۰۸۶-۲۰۷۲، ۲۱۹۸-۲۱۸۶)

-داستان خلیفه و اعرابی: زن و مرد اعرابی در طلب استغفار از یکدیگرند؛ زن وقتی از خشم همسرش و تصمیم وی بر مفارقت آگاه می‌شود، شکایت از فقر را ترک می‌کند و با گریه و سخنان لطیف به عذرخواهی وی می‌رود. مرد نیز از گفتار و کردار خشن خویش پشیمان می‌شود و با آه و دریغ فراوان خواستار بخشش زن است تا هر دو از کفر نجات یابند و به ایمان رسند (همان: ۲۴۴۵-۲۳۹۴). در ادامه، زن برای محافظت آب ایمان و طاعتی که در کوزه وجودشان است، به زاری و مناجات با حق می‌پردازد. پس بر اثر نیایش و گریه زن و مراقبت بسیار مرد، سبوی اعمال به دربار خلیفه سالم می‌رسد و توبه‌شان مقبول حق می‌شود. (همان: ۲۷۳۶-۲۷۳۱)

گفتنی است در حکایات دفتر اول مثنوی، موضوع توبه حضرت آدم به گونه ای صریح در قالب داستانی مستقل یا ضمن حکایت دیگر در موضوعات مختلف، بیان شده است:
الف- در حکایت شیر و نجحیران: آدم(ع) با مناجات و آه و زاری از گناه خویش، خوردن گندم نهی شده، توبه می‌کند. (همان: ۱۲۵۷-۱۲۴۸)

ب- در حکایت طوطی و بازرگان: تمام سالکان از صُلب حضرت آدم(ع) اند و باید همواره در طلب باشند. لازمه این طلب و پذیرش توبه، اشک فراوان است؛ در اصل آدم(ع) نیز برای گریستن به زمین هبوط کرد تا به مدد اشک از گناه خویش توبه کند و به معرفت حق رسد:

دلق و اشکی گیر در ویرانه‌ای	زین سخن، گر نیستی بیگانه‌ای
اشک تر باشد دم توبه پرست	ز آن که آدم، ز آن عتاب از اشک رست
تا بود گریان و نالان و حزین	بهر گریه آمد آدم بر زمین
پای ماچان از برای عذر رفت	آدم از فردوس و از بالای هفت
در طلب می‌باش هم در طلب او	گر ز پشت آدمی وز صُلب او
بوستان از ابر و خورشیدست باز	ز آتش دل و آب دیده نقل ساز
عاشق نانی تو چون نادیدگان	تو چه دانی قدر آب دیدگان
پر ز گوهرهای اجلالی کنی	گر تو این انبان ز نان خالی کنی

(همان: ۱۶۳۹-۱۶۳۲)

ج-داستان تعجب کردن آدم(ع) از ضلالت ابلیس و عجب آوردن: آدم(ع) از غرور و دید حقارت‌بار خویش به ابلیس پشیمان است. پس با مناجات و اقرار به عجز و بیچارگی خود از درگاه حق طلب عفو و توبه می‌کند. (همان: ۳۹۰۲-۳۸۹۹)

طلب توبه همراه با ضروریاتش، بازتاب گسترده‌ای در حکایات مثنوی دارد که برای خودداری از اطالة کلام از بیان آن صرف‌نظر می‌شود. (ر.ک. حکایت آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت، همان: ۶۲۹-۶۲۶، حکایت کژماندن دهان آن مرد که نام محمد(ص) به تسخر خواند، همان: ۸۲۲-۸۱۸، حکایت شیر و نخجیران، همان: ۱۳۳۶-۱۳۳۴، درضمن حکایت پیرچنگی، نالیدن ستون خانه: ۲۱۱۴-۲۱۱۳)

۱/۳. برخی مقامات عرفانی:

تائب پس از بیداری با زاری و مناجات به جست‌وجو و طلب حق برمی‌خیزد. علاوه بر طیّ مقدمات پیشین از برخی مقامات عرفانی به عنوان شروط لازم جهت رسیدن به مقام توبه یادشده است:

۱/۳/۱. ریاضت و جود و توکل و تسلیم:

در حکایت «آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت از بهر تعصب» در بخش «تخلیط وزیر در احکام انجیل» وزیر برای هریک از سران دوازده گانه مسیحیت طوماری جداگانه و متناقض ترتیب داده بود که در برخی از این طومارها ارکان و شروط توبه بیان شده است. در طومار اول ریاضت و گرسنگی، اساس صدق توبه و بازگشت به حق است؛ بلافاصله در طومار دوم این شرط، نقض می‌شود و تنها چاره رجوع الی الله، جود و بخشش است. سپس در طومار بعدی شروط جوع و جود هر دو مردود است؛ زیرا ممکن است تائب این دو منزلت را به خود منسوب کند و دچار شرک شود. پس تنها با توکل و تسلیم کامل در برابر حق می‌توان شرط توبه را به جای آورد و هر راهی غیر از این مکر و دامی بیش نیست. (همان: ۴۶۸-۴۶۳)

۱/۳/۲. توبه و ادب:

در حکایت اضافت کردن آدم(ع)، آن زلت را به خویشتن...، موضوع توبه و کیفیت ارتباط آن با مقام ادب آشکارا بیان شده است. براساس توحید افعالی، خداوند خالق افعال بندگان است و تمام افعال انسان توسط قدرت حق پدید می‌آیند؛ اما به دست انسان اجرا می‌گردند که این امر نشانه اختیار انسان در اعمالش است(همان: ۱۴۸۲-۱۴۸۰). مولانا معتقد است، آدم(ع) به مسأله توحید افعالی واقف بود؛ لیکن بر خلاف شیطان از روی ادب انجام فعل گناه را به خویش منسوب کرد. پس از فضل و رحمت حق برخوردار و توبه‌اش پذیرفته شده.

گفت شیطان که بِمَا أَغْوَيْتَنِي	کرد فعلِ خود نهان، دیو دنی
گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا	او ز فعل حق بُد غافل چو ما
در گنه، او از ادب پنهانش کرد	ز آن گنه بر خود زدن، او بر بخورد
بعدِ توبه گفتش ای آدم نه من	آفریدم در تو آن جرم و مَحَن؟
نه که تقدیر و قضای من بُد آن	چون به وقت عذر، کردی آن نهان؟
گفت ترسیدم ادب نگذاشتم	گفت من هم پاس آنت داشتم
هر که آرد حرمت، او حرمت برد	هر که آرد قند، لوزینه برد

(همان: ۱۴۹۴-۱۴۸۸)

۱/۳/۳. توبه و صبر:

مولانا معتقد است، صبر از بین برنده آفات توبه است. صبر سبب می‌شود که تائب بر حجاب‌های نفسانی اعم از حرص، هوای نفس و لقمه شبهه‌ناک غلبه کند و به گردون اعلی(=قرب حق) گام نهد. در دفتر اول، به ویژگی‌های پایانی، و نیز آغاز دفتر دوم(ر.ک.د: ۱۱۲-۱) صبر جایگاهی ویژه دارد. دل سالک به سبب تناول چندلقمه نان جسمانی از حرکت، جوشش و قوت نان معنوی بازمانده است و توان بازگشت به حق را ندارد. پس خداوند با صبر تائب، خاک‌آمیزی و تیرگی روح وی را برطرف می‌کند و او با نیروی کافی به حق بازمی‌گردد(همان: ۱۶۰۲-۱۵۹۹، ۴۰۰۳-۳۹۹۰).

۱/۳/۴. توبه و خوف و رجا:

در حکایت پرسیدن پیغامبر مر زید را...: پیامبر(ص) از زید خواستار است، بیش از اندازه اسرار حق را بازگو نکند تا بندگان از رحمت حق نومید و از عبادات روی گردان نشوند؛ زیرا خداوند خواستار توبه بندگان است. مقام خوف و لازمه توبه است. خداوند چنین مقدر کرده است، بنده در حال خوف و رجا باشد تا به سبب آن از گناه بیشتر اجتناب کند و امیدوار به بازگشت باشد؛ هرچند غلبه رجا به سبب قاعده «سبقت رحمتی غضبی» بیشتر است. پس بنده در سایه خوف و رجا پرورده و مهبای بازگشت به حق می‌شود(همان: ۳۶۱۷-۳۶۱۲).

۴/۱. رهایی از حواس ظاهری و عقل جزیی:

در بخشی از حکایت آن پادشاه جهود... آمده است، سالک باید از حواس ظاهری پست خویش و عقل جزیی رها شود تا با گشایش چشم و گوش باطنی بتواند «خطاب ارجعی» خداوند که او را به سوی خود فرا می‌خواند، بشنود (همان: ۵۶۸-۵۶۵).

بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید تا خطاب اِرجعی را بشنوید

۵/۱. کم‌خوری و کم‌خواهی:

-حکایت آمدن مهمان پیش یوسف...: صرفه جویی در خوردن و شب‌زنده‌داری ارمغانی است که سالک(مهمان) برای ولیّ خود(حضرت یوسف) می‌برد تا به تبع جنبش خویش(=توبه) از زهدان دنیای فانی رها شود و به دیدار حق، عالی‌ترین مرتبه توبه، رسد(همان: ۳۱۸۱-۳۱۷۸).

-حکایت پرسیدن پیغامبر مر زید را...: زید تشنه بازگشت به حق است. پس با جهد در شب به آب حیات دیدار حق می‌رسد(همان: ۳۵۰۳-۳۵۰۰، ۳۶۹۱-۳۶۸۶).

۶/۱. حضور ولیّ:

جایگاه و نقش اولیا در توبه و سیر و سلوک عرفانی بسیار ضروری است. مطابق آنچه بیان شد، سالک پس از یقظه آگاه می‌شود که عمری در غفلت و بی‌خبری بوده و به مطلوب خویش نرسیده است. پس به طلب مطلوب برمی‌خیزد؛ منتها سلوک و راه رسیدن به مطلوب، بسیار خطرناک و طولانی است و سالک برای طی کردن آن نیاز به «مرشد»، «پیر»، «راهنما»، «شیخ» یا «ولیّ» دارد. در متون عرفانی مشهورترین نامی که برای راهنمای سالکان طریقت استفاده شده، «ولیّ» است. در تعریف ولیّ آمده است: او کسی است که قوّت ولایت او در تصرف به مرتبه تکمیل ناقصان رسیده باشد. خدا ولیّ را از پیروی نفس نجات داده است تا همت سالک منحصر به حق شود و تنها با او انس گیرد(ر.ک. هجویری، ۱۳۷۵: ۲۶۸، عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۵۳). مولانا نیز همانند هر عارف دیگری معتقد است بر اثر هم‌نشینی با ولیّ، مرید به حیات باقی دست می‌یابد:

مرده را زیشان حیات است و حیا

هین که اسرافیل وقت‌اند اولیا

(دفتر اول: ۱۹۳۰)

پس حضور ولیّ از مقدمات ضروری توبه است که بدون ارشادات و تعالیم وی سیر مقام توبه امکان‌پذیر نیست؛ خواه این مقدمه، یکی از عوامل ایجاد یقظه باشد یا به صورت مستقل، نقش مؤثر خود را نشان دهد.

جایگاه ولیّ و تأثیر مصاحبت با وی در فصولی جداگانه، خارج از روند داستان ۶ یا با توجه به موضوع و جریان اصلی حکایات به طور مفصل بیان شده است:

- حکایت شاه و کنیزک: ولیّ حضوری پررنگ دارد؛ زیرا در دو جایگاه به واسطه خواب به شاه ابلاغ می‌شود (همان: ۶۵-۶۱). ولیّ در هیئت حکیم و طبیبی حاذق است که علت بیماری کنیزک را می‌فهمد و او را درمان می‌کند. وی به دستور حق با دادن زهر به زرگر سبب بیداری، بازگشت و توبه کنیزک می‌شود. کنیزک تحت ارشاد ولیّ به حقیقت زوال ماسوی الله پی می‌برد، از رنج و عشق مجازی رها می‌شود و به بالاترین مقصد توبه یعنی فانی در حق که در این حکایت مطابق و معادل عشق زنده باقی است، می‌رسد (همان: ۲۲۹-۲۰۲).

همچنین در حکایت فرعی بقال و طوطی، جایگاه ولیّ به گونه غیرصریحی تبیین می‌شود. پس از اظهار پشیمانی و زاری بقال، استجاب دعاى وی با ظهور جوقی که در نقش مرشد و راهنمای طوطی است، حاصل می‌شود؛ زیرا طوطی با دیدن او و قیاس هرچند ناروایش سخن دوباره می‌گوید (همان: ۲۶۰-۲۵۳).

- قصه طوطی و بازرگان: طوطی نماد سالک الی الله است که برای طیّ مسیر توبه و رستن از قفس دنیا خواهان پیر طریقت است. ولیّ از ابتدا تا انتهای داستان، جهت ارشاد رجوع به حق از طریق فنا در سه شکل مختلف بازتاب یافته است:

۱. طوطی هندوستان، ولیّ طوطی بازرگان است:

از آغاز داستان، ولیّ نقشی پررنگ دارد؛ خواسته طوطی از بازرگان چاره‌ای برای رهایی از قفس تن است (همان: ۱۵۴۷-۱۵۳۶). این راهکار، موت اختیاری، از جانب طوطی هندوستان ارائه می‌شود و طوطی بازرگان با به کارگیری ارشادات وی به ارمغان آزادی می‌رسد (همان: ۱۶۵۹-۱۶۴۹):

چون شنید آن مرغ، کان طوطی چه کرد
پس بلرزید اوفتاد و گشت سرد

(همان: ۱۶۹۱)

۲. طوطی بازرگان، ولیّ بازرگان است:

بازرگان پس از دیدن مرگ ظاهری طوطی، سخنان پراکنده و پربیشان می‌گوید و به هرچیزی چنگ می‌زند تا خود را از این آشفته‌گی خاطر نجات دهد. خداوند نیز چنین آشفته‌گی را دوست دارد؛ زیرا سعی و کوشش بیهوده از خفته‌گی و رخوت بهتر است (همان: ۱۸۲۴-۱۸۱۴). سرانجام این ناله و فغان اثربخش است و بازرگان همچون طوطی به موت اختیاری و فنا فی الله می‌رسد (همان: ۱۷۱۵-۱۶۹۲، ۱۸۳۲-۱۸۲۸).

۳. بازرگان، ولیّ سایرین است:

در وهله آخر، بازرگان پس از شنیدن پند طوطی راه او را در پیش می‌گیرد و با موت ارادی جاننش نیکویی می‌گردد. به تبع قدم مبارک بازرگان، مرغ جان دیگران نیز از بند جسم رها می‌شود و با فانی کردن خویش به راه روشن که همان مسیر بازگشت به اصل خویش است، می‌رسند (همان: ۱۸۴۸-۱۸۴۵).

-داستان پیرچنگی: عمر نماد ولیّ است که در سراسر داستان و سیر توبه پیرچنگی وجود دارد. وی با نمایاندن الطاف حق سبب زاری فراوان، استغفار و توبه اولیه پیرچنگی از غفلت و گناهان هفتادساله‌اش می‌شود. سپس او را از مرحله ابتدایی توبه می‌گذرانند؛ زیرا گریه تأثبات نشانه هوشیاری و هستی مجازی است. پس پیرچنگی با ارشادات عمر و تسلیم شدن در مقابل او از وجود موهوم خویش، فانی می‌شود و به عالی‌ترین مرتبه توبه، بقای در وجود حقیقی، می‌رسد (همان: ۲۲۰۸-۲۱۶۱).

-حکایت خلیفه و اعرابی: نقیبان دربار خلیفه در حکم ولیّ‌اند؛ زیرا بنابر میزان استعدادشان به مقام و مرتبه‌های مختلفی در درگاه حق رسیده‌اند. اینان واسطه فیض حقند که با بردن سبوی آب طاعات نزد خلیفه موجب پذیرفته شدن توبه اولیه اعرابی و زنش می‌گردند. همچنین در ادامه حکایت، راهنمای اعرابی به سوی برترین درجه توبه اند؛ زیرا از طرف حق مأمورند او را به سوی دریا که نمود اصل حقیقت است، هدایت کنند. پس تأثبات با ارشادات ولیّ به تنها علم نافع یعنی علم محو آگاه می‌شود و از طریق فنا غرق دریای حق گشته و به اصل خویش بازمی‌گردد (همان: ۲۷۸۱-۲۷۵۰، ۲۸۱۵-۲۸۳۴).

از سویی دیگر، پذیرش توبه منوط به حفظ حرمت ولیّ است. در داستان ناقه صالح (ع)، ضمن حکایت خلیفه و اعرابی، آمده است که قوم صالح (ع) بر خلاف خواست ولیّ خویش، شتر را پی کردند. در نتیجه، ندبه و توبه آنها از یک سو و گریه و تقاضای ولیّ جهت بخشش آنها از سویی دیگر مؤثر واقع نشد و آنان به سبب بی‌احترامی به صالح (ع) عذاب شدند (همان: ۲۵۶۹-۲۵۳۲).

-حکایت «خدا و انداختن خصم بر روی امیرالمومنین علی (ع)»: حضرت علی، ولیّ خصم خویش است. اراده ولیّ در تصرف کامل خواست حق است. پس گناه تُف‌انداختن خصم بر چهره مبارک

حضرت به طاعت تبدیل می‌شود؛ زیرا مطابق خواست حق، گناه سبب بیداری و توبه وی می‌شود و تائب با لطف و ارشاد ولی به ملک جاویدان وصال حق می‌رسد (همان: ۳۷۹۰-۳۷۸۷، ۳۸۱۲-۳۸۰۴، ۳۸۲۹-۳۸۴۴).

گفتنی است علاوه بر انبیا و انسان‌های برگزیده، از قرآن نیز به عنوان ولی و نقش سازنده آن در تربیت پیران طریقت یاد شده است. انسان با گریز به قرآن با روان پیامبران درهم می‌آمیزد؛ زیرا قرآن کریم بازگوکننده احوال پیامبران است. انبیا که درواقع اولیای انسانند با فهم حقیقت قرآن، روحشان از قفس جسم رسته شده و به زنده حقیقی بازگشته‌اند. پس سالک با پیروی از الگوی رفتاری ولی خویش می‌تواند به حق رجوع کند (همان: ۱۵۴۶-۱۵۳۷).

همچنین مولانا عقیده دارد کسانی که از لیاقت بیشتری برخوردارند و تمام وجودشان از آن حق است، ولی آنها در ابتدا بدون هیچ واسطه‌ای خداوند است:

تو عصا کش، هر که را که زندگی است بی عصا و بی عصا کش کور کیست

(همان: ۳۹۲۰)

سپس در مرتبه بعدی جایگاه ولایت انبیا مطرح می‌شود. تمام انبیا، از آدم (ع) تا خاتم (ص)، ولی بندگانند. نور هدایت این انبیا در اتحاد کامل با نور شمع جان (=خداوند) است. پس سالک بنابر خواست حق و به مدد نور ایشان از ظلمت صفات نفسانی خویش پاک می‌شود و در تصرف کامل حق قرار می‌گیرد. این امر دلالت بر بازگشت به حق یا برترین مرتبه توبه دارد؛ زیرا مطابق حدیث «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ»، سالک با گذشتن از ماسوای حق به حق بازگشته است (پیرچنگی: ۱۹۴۵-۱۹۳۵).

۱/۶. ۱. ولی و خواب:

خواب در سلوک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ابن عربی می‌گوید: خواب، حالتی است که بنده را از مشاهده عالم حس به مشاهده عالم برزخ منتقل می‌کند (ابن عربی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۸۳). روح انسانی در عالم خواب، موقتاً از علایق مادی آزاد می‌شود، خود به خود حالت صفا و نورانیت ذاتی او بروز می‌کند و جنبه ارتباط او با عالم مجردات قوت می‌گیرد. بدین سبب ممکن است که به صورت رؤیای صادقه حقایق بر وی الهام شود که در بیداری از درک و دریافت آن عاجز بوده است و یا حوادث قبل از وقوع بر وی مکشوف گردد و واقعه‌ای را در خواب ببیند که پس از چندی در بیداری خواهد دید (همای، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۰۵). بر این اساس در حکایات مثنوی، خواب بستری مناسب برای ظهور ولی و ارتباط با عالم غیب است تا به تبع آن تائب مقدمات توبه و مراتب آن را طی کند و از ماسوای حق به حق بازگردد

- در داستان شاه و کنیزک: استجابات دعای پادشاه برای درمان کنیزک با بشارت ظهور ولی از جانب ولی دیگری در خواب اتفاق می‌افتد

دید در خواب او که پیری رو نمود	در میان گریه خوابش در ربود
گر غریبی آیدت فردا ز ماست	گفت ای شه مژده حاجات رواست
صادقش دان که امین و صادق است	چون که آید او حکیمی حاذق است
در مزاجش قدرت حق را ببین	در علاجش سحر مطلق را ببین

(دفتر اول: ۶۵-۶۲)

- حکایت آن پادشاه جهود...: وزیر به مریدان خویش می‌گوید، مادامی که انسان در قیل و قال بیداری‌های کاذب دنیا به سر می‌برد، روحش در قفس جسم محبوس مانده است. پس از شنیدن «خطاب ارجعی» خداوند که در عالم خواب و سیر باطن به او الهام شده، عاجز است (همان: ۵۷۰-۵۶۸).

تا به گفت‌وگوی بیداری دری تو ز گفتِ خواب، بویی کی بری

- حکایت پیرچنگی: خواب در این داستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که دوبار و تقریباً هم‌زمان برای پیر چنگی و عمر رخ می‌دهد. پس هر دو از طریق خواب با عالم معنا ارتباط برقرار می‌کنند. پیر چنگی پس از گریستن و استغفار به خواب می‌رود. عالم معنا و جهان غیبی که در خواب برای پیرچنگی نمایان شده، حاکی از آن است که وی در مرحله هدایت قرار گرفته است، هدایتی که در سیر داستان توسط ولی (عمر) به مرور تکمیل می‌شود (همان: ۲۱۰۳-۲۰۸۸). از سویی دیگر، عمر با توجه به فرمان حق به خواب نامعهودی می‌رود و به موجب آن عهده‌دار ولایت سالک و بنده خاصی می‌شود تا الطاف مادی و معنوی حق را به او رساند؛ الطافی که در نهایت به عالی‌ترین مرتبه توبه یعنی بازگشت به حق ختم می‌شود. (همان: ۲۱۰۶-۲۱۰۴، ۲۱۶۱-۲۱۶۶)

۲. موانع توبه و راه‌های درمان آن:

۱/۲. هوای نفس:

- حکایت شیر و نجیران: دروازه قلب انسان جایگاه ایمان وی است که بر اثر تأویل قرآن از روی هوای نفس، قفل شده است. تأویل نادرست سبب پستی و واژگونی معانی روشن قرآن گردیده و به تبع آن، مطابق معنای لغوی، مانع تأویل و بازگردانیدن انسان به حق شده است. با دوری از هوای نفس و درک صحیح قرآن می‌توان ایمان را تازه کرد و به فهم تأویل خویش رسید (همان: ۱۰۸۱-۱۰۷۸). یا نفس اماره مانع شنیدن «پیغام هو» است. این پیغام در واقع، دعوت بنده به سوی حق است. (همان: ۱۱۰۲-۱۱۰۱). همچنین ابیات پایانی حکایت، تبیین جهاد اکبر است. نفس اماره همانند آتش دوزخ و کمائی کژ است که مانع رهایی و راستی تائب است. پس تائب با قوت و توفیق حق و ارشادات نبی از خویش رسته شده و در جهاد اکبر بر نفس اماره پیروز می‌شود (همان: ۱۳۸۹-۱۳۸۲).

- حکایت پرسیدن پیامبر (ص) مر زید را...: نار شهوت، ریشه هر گناه و لغزشی است که سالک را به دوزخ کشانده و مانع توبه وی از گناهان است. این آتش با نور دین و نور خدا که در نور ولی بازتاب یافته است، خاموش می‌شود. پس تائب با هم‌نشینی اهل حق به حق واصل می‌شود (همان: ۳۷۰۲-۳۶۹۴، ۳۷۱۹، رک. حکایت آمدن رسول روم: ۱۳۹۷-۱۳۹۴، حکایت خلیفه و اعرابی: ۲۹۵۸-۲۹۵۷).

۲/۲. اشتها:

اساس حکایات طوطی و بازرگان و پیرچنگی زدودن آفت شهرت و آوازه‌طلبی است. مادامی که سالک در بند طرب‌انگیزی و نغمه‌سرایی است، نمی‌تواند از قفس تن رها شود. پس با فناکردن خویش، رجوع او به حق امکان‌پذیر است:

- حکایت طوطی و بازرگان: شهرت و آوازه‌طلبی، زنجیر محکمی است که مانع بازگشت روح به وجود زنده حقیقی است. پیامبران، اولیای شایسته انسانند که با گریز به فهم حقیقت قرآن توانسته‌اند از قفس وجود مجازی رها شوند. انسان نیز با پیروی از این الگو و رنجورساختن خویش در نظر ظاهربینان، از آفت خودنمایی در امان می‌شود و به وجود پاینده بازمی‌گردد (همان: ۱۵۴۶-۱۵۳۵).

- حکایت طوطی و بازرگان:

گفت طوطی کاو به فعلم پند داد	که رها کن لطف آواز و وداد
ز آن که آوازت تورا در بند کرد	خوشتن، مرده پی این پند کرد
یعنی ای مطرب شده با عام و خاص	مرده شو چون من، که تا یابی خلاص

(همان: ۱۸۳۲-۱۸۳۰)

- حکایت پیر چنگی: نغمهٔ پیرچنگی، زینت بخش هر مجلس و همانند بانگ اسرافیل، جان بخش بود (همان: ۱۹۱۶-۱۹۱۳). انبیا برای طالبان معنوی، نغمه های حیات جاودانه دارند؛ اما گوش ظاهری برخی سالکان نظیر پیرچنگی به سبب ستم و شهرت طلبی ناپاک شده و از شنیدن عاجز است. پس با رخ برتافتن از ماسوی الله، جان باقی محقق می شود (همان: ۱۹۲۹-۱۹۲۰، ۲۰۷۸-۲۰۷۲).

۳/۲. سیری و پرخوری:

در داستان خلیفه و اعرابی، سیری و خوردن گوشت زیاد موجب غفلت و بی خبری می شود. سگ نفس آدمی همواره در پی غذای جسمانی است. پس باید با کم خوری بر آن غلبه کرد تا روح گرسنه شود. اعرابی با کم خوری به ولع روح رسید و انگیزهٔ صید، حرکت و بازگشت به حق پیدا کرد (همان: ۲۸۷۰-۲۸۷۹، ر.ک. حکایت پیرچنگی: ۱۹۷۰-۱۹۶۱).

۴/۲. غرور و خودبینی:

- حکایات پیرچنگی و خلیفه و اعرابی: پیرچنگی انانیت و غرور را مانع بازگشت به حق (=رؤیت یار حقیقی) می داند؛ زیرا خودبینی نشانهٔ هوشیاری و وجود من تائب است. تائب باید تلاش کند که از یادآوری خطاهای گذشته، رؤیت و ماندن در مقام توبه رها شود؛ زیرا تعلق خاطر به قیود گذشته و آینده دلالت بر وجود و آگاهی بر آن دارد. پس تائب با فنای خویش از خودبینی رسته و هم راز و هم نشین و هم خانهٔ حق می شود (همان: ۲۱۹۷، ۲۲۰۴-۲۲۰۱) یا در حکایت اعرابی، صوفی حقیقی کسی است که با گذشتن از یادکرد امور و تعلقات گذشته به وحدت با حق (=رجوع به حق) واصل می شود. (همان: ۲۹۰۲-۲۹۰۰)

- حکایت مرتد شدن کاتب وحی: اگر سالک در سایهٔ هدایت ولی به مراتبی رسد، نباید مغرور شود؛ چنانچه کاتب وحی ادعا کرد، هرچه رسول خدا (ص) فرموده در درون او نیز محقق شده است. پس به سبب آفت غرور، قهر حق تعالی بر جانش نزول کرد و با آنکه از ارتکاب خطای خویش آگاه بود، کبر و کفر مانع توبه اش شد و نتوانست اشک و آه درونی خود را ظاهر کند (همان: ۳۲۴۲-۳۲۳۷)؛ لیکن مولانا تائب را از نومیدی نهی می کند و با مناجات نزد فریادرس و شکرگویی، ترک خودبینی و به تبع آن حصول توبه را ممکن می داند. (همان: ۳۲۶۰-۳۲۵۲، ر.ک. حکایت آمدن مهمان پیش یوسف...: ۳۲۲۲-۳۲۱۲)

۲/۵. قیاس ناروا:

در حکایت به عبادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش به سبب قیاس ناروای شخص ناشنوا جهت احوال‌پرسی همسایه، دوستی دیرینه تباہ گردید. مولانا معتقد است به سبب قیاس‌های ناروای گوش حسی و ظاهری، گوش غیب‌گیر آدمی که لایق شنیدن کلام الهی جهت بازگشت به محراب حق است، کر شده است (همان: ۳۳۹۹-۳۳۹۳، ۳۴۲۵-۳۴۱۲).

درنهایت مولانا به نقد کسانی می‌پردازد که صرفاً به «لفظ هو» و ظاهر عبادات اکتفا کرده و با غرور بسیار، گرفتار نام و فرع شدند. پس آنان را به فنا از اوصاف بشری که آفات توبه مصادیقی از آن است، دعوت می‌کند؛ زیرا بازگشت به اصل و دیدن نور الهی منوط به بی‌رنگی و نیستی است (همان: ۳۴۶۳-۳۴۵۳).

۳. مراتب توبه (تبیین مبدأ و مقصد توبه):

همانطور که در مقدمه گفته شد، یکی از دلایلی که سبب شده توبه تعریف واحدی نداشته باشد، تقسیم بندی آن به انواع و مراتب مختلف است. همه تعاریفی که عرفا از توبه ارائه کرده‌اند، با همه تنوع و تعدد، در یک موضوع با هم مشابه‌اند. وجه مشابه این تعاریف آن است که توبه به معنی رجوع و بازگشت به کار رفته است؛ اما از نظر عرفا مفهوم بازگشت برای همه سالکان یکسان نیست. هر رجوع و بازگشتی مبدأ و مقصدی دارد. تفاوت در مبدأ و مقصد سبب تفاوت مفهوم رجوع می‌شود (دهباشی و میرباقری فرد، ۱۳۸۴: ۲۲۸-۲۲۶). پس تقسیم توبه به انواع و مراتب مختلف از اینجا سرچشمه می‌گیرد.

در حکایات دفتر اول، مبدأ و مقصدهای مختلفی برای توبه مطرح شده است که مطابق مراتب توبه در مصباح الهدایه بررسی می‌شوند. از دیدگاه عزالدین، توبه رجوع از معصیت به طاعت است. این تعریف، مجملی است که تفصیل آن شش درجه دارد:

- درجه اول، توبه عمال است و آن رجوع از اعمال فاسده به اعمال صالحه است.
- درجه دوم، توبه زهاد است و آن رجوع از رغبت درونی به دنیا به بی‌رغبتی از آن است.
- درجه سوم، توبه اهل حضور است و آن رجوع از غفلت به حضور است.
- درجه چهارم، توبه متخلّقان است و آن رجوع از اخلاق سیئه به اخلاق حسنه است.
- درجه پنجم، توبه عارفان است و آن رجوع از رؤیت حسنات خود به حق است. یعنی تائب باید حسنة توبه را اثر توبه حق بداند و به خود نسبت ندهد.

-درجه ششم، توبه موحدان است و آن رجوع از ماسوای حق به حق است. در این درجه، اهل توحید هرگاه که به غیر نظر کنند، آن را گناه دانند و از آن توبه می‌کنند. در این درجه وجود نائب، محو و فانی می‌گردد و گناهان او که تابع وجود اویند، دیگر باقی نمی‌مانند^۷ (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۲۵۸). در حکایات مثنوی، نائب پس از طیّ مقدمات لازم و زدودن آفات توبه به مقصد منظور خویش می‌رسد.

۱/۳. حکایات منطبق با درجه اول (رجوع از اعمال فاسده به اعمال صالحه):

در این مرتبه، توبه مطابق معنای اصطلاح شرعی است؛ یعنی توبه از گناه. در هشت حکایت دفتر اول، فرد از گناه و عمل فاسد خویش توبه کرده و در پی رسیدن به عمل صالح است. این غایت با انجام طاعات و کار نیک یا تلاش برای به‌دست آوردن بخشش الهی که نمودی از خیر و مصلحت برای بنده است، حاصل می‌شود.

۱.۱.۳. حکایت آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت: مبدأ توبه استغفار از عمل فاسد گناه است که به اطاعت امر حق منتهی می‌شود:

می‌کنی نیت که باز آیم به ره	می‌نماید بر تو زشتی گنه
جز که طاعت نبودم کار گزین	عهد و پیمان می‌کنی که بعد از این
(همان: ۶۲۶-۶۲۵)	

۲.۱.۳. داستان کژماندن دهان آن مرد که نام محمد(ص) به تسخر خواند: عنوان حکایت به روشنی بازگوکننده هدف توبه است. فرد از گناه خویش نادم و خواهان بخشیده شدن است (همان: ۸۱۴-۸۱۲).

۳.۱.۳. قصه آدم و بستن قضا نظر او را...: آدم(ع) از گناه خویش، خوردن از گندم نهی شده، توبه کرده و خواستار بخشش حق است (همان: ۱۲۵۴-۱۲۴۹).

۴.۱.۳. حکایت شیر و نخجیران: سالک به سبب گناه، ینظر به نار الله شده و قصد رجوع به طاعت نیک، ینظر به نورالله، دارد (همان: ۱۳۳۴-۱۳۳۱).

۵.۱.۳. حکایت اضافت نکردن آدم(ع)، زلت را به خویشان...: آدم(ع) برخلاف شیطان ادب پیشه می‌کند و با انتساب فعل گناه به خویش، توبه‌اش پذیرفته می‌شود (همان: ۱۵۰۸-۱۴۸۸).

۶.۱.۳. حکایت پیرچنگی: توبه در مرتبه اولیه آن همانند موارد مذکور، توبه از گناه است. پیرچنگی پس از یقظه از معاصی هفتادساله خویش توبه می‌کند و خواستار عفو الهی است (همان: ۲۰۸۴-۲۰۸۳، ۲۱۸۵-۲۱۸۹).

۷.۱.۳. حکایت خلیفه و اعرابی: در این حکایت، اعرابی و زنش نماد بندگان، خلیفه نماد خداوند و آب سبو سمبل طاعات و عبادات اندک است. در مرتبه اول، زن و مرد اعرابی به سبب رنجش خاطری که از یکدیگر دارند، نمودی از معصیت، در کفر به سر می‌برند. پس با استغفار از کردار ناپسند خویش در پی ایمانند. این ایمان با انجام طاعات و عبادات که سبوی آب نماد آن است، حاصل می‌شود؛ لیکن آب سبو، قلیل و شور است و تائب از خداوند درخواست می‌کند که از روی بزرگواری و فضل آن را پذیرد و از آلودگی و اغراض نفسانی پاک گرداند. (همان: ۲۴۱۲-۲۴۱۰، ۲۴۴۴-۲۴۴۲، ۲۷۰۸-۲۷۱۰)

۸.۱.۳. حکایت تعجب کردن آدم(ع) از ضلالت ابلیس و عجب آوردن: آدم(ع) در مرتبه اول، از عمل فاسد یعنی نگاه تحقیرآمیز به ابلیس توبه می‌کند و در پی عفو الهی است (همان: ۳۸۹۸-۳۸۹۳) ۲/۳. حکایات منطبق با درجه دوم (رجوع از رغبت دنیا به بی‌رغبتی از آن):

۱.۲.۳. حکایت آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت:

طبع آدمی باید از میسر، حیات دل و غذای جان، بهره برد و اگر ذوق طبعش از معسر، هوای نفس، پیروی کند، چیزی جز خسارت عایدش نمی‌شود. پس از دنباله‌روی هوس‌ها و خواسته‌های دنیوی پشیمان شده و با شناسایی معسر از میسر از تعلقات دنیوی کناره‌گیری می‌کند (همان: ۴۸۹-۴۸۵)

۲.۲.۳. حکایت شیر و نخجبران:

در ابیات پایانی حکایت، موضوع جهاد اکبر یعنی مبارزه با نفس اماره مطرح شده است. نفس آدمی در پی تعلقات دنیاست. پس با توبه و رهانیدن خویش از کمان بر آن فائق می‌شود (همان: ۱۳۸۷-۱۳۸۴). پس از مطالعه دقیق دفتر اول، داستانی جهت انطباق با مراتب سوم و چهارم و پنجم یافت نشد؛ لیکن حکایات بسیاری به بیان مرتبه نهایی توبه صدق می‌کند. ۳/۳. حکایات منطبق با درجه ششم (رجوع از ماسوای حق به حق):

غایت تائب از رسیدن به بالاترین مرتبه توبه، بازگشت به حق و بقای در اوست. این امر، تنها از طریق فنا، نیست شدن، محو و استغراق در حق ممکن می‌شود. زیرا هر کس در حق فانی شود مشمول قاعده کلی «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» قرار نمی‌گیرد. درواقع با گذشتن از مرتبه لا(فنا) وجود موهوم و مجازی، وارد مرتبه آلا(بقای حقیقی) شده و به حقیقت مطلق بازمی‌گردد (دفتر اول: ۳۰۱۱-۳۰۱۲، ۳۰۵۲-۳۰۵۵)

پیوند ناگسستنی مقام فنا و توبه در حکایات دفتر اول بازتاب گسترده ای دارد. هر یک از حکایات به نحوی درصدد تبیین کیفیت طیّ مقدمات توبه تا رسیدن به مقصد بازگشت به حق از طریق فنا و نیستی است. این امر با شیوه‌های مختلف مانند کاربرد صریح لفظ توبه، واژگان مترادف و مطابق آن یا براساس مفهوم کلی داستان که دلالت بر رجوع به حق دارد، بیان شده است.

۱.۳.۳. داستان شاه و کنیزک:

داستانی رمزی و نمادین است که مضمون اصلی آن رهایی روح از بند جسم و بازگشت به موطن اصلی یعنی رجوع به حق است. مولانا با بهره‌گیری از واژگان نمادین به تبیین مضمون حکایت می‌پردازد: شاه:روح/ کنیزک:جسم/ زرگر:دنیا/ طبیبان ظاهری:عقل جزیی و اهل استدلال و فلسفه/ طبیب الهی:عقل کلی و ولیّ حقیقی(ر.ک. اکبرآبادی، ۱۳۸۳: ۲۰-۱۹، سبزواری، ۱۳۷۹: ۲۹، خواجه ایوب، ۱۳۷۷: ۲۵، نیکلسون، ۱۳۷۸: ۲۹-۲۸، فروزانفر، ۱۳۸۶: ۵۰).

روح و جسم با همراهی یکدیگر به مقصد اصلی خویش می‌رسند؛ لیکن جسم، عاشق دنیا و تعلقات مادی آن شده و از سلوک بازمانده است. ابتدا عقل جزیی با شیوه‌های معمول ظاهری، فلسفه و استدلال، درصدد درمان کنیزک است؛ لیکن این روش مؤثر نیست و حتی تعلق جسم به دنیا بیشتر می‌شود. روح وقتی از علل و اسباب مادی ناامید می‌شود، به تضرع و مناجات با حق روی می‌آورد. پس دعایش مستجاب می‌شود و خداوند عقل کلی و ولیّ حقیقی را برای هدایت او می‌فرستد. جسم به مدد شیوه درمانی ولیّ، تعلیم عرفانی و تزکیه نفس، به حقیقت زوال دنیا پی می‌برد و از عشق مجازی، ماسوی الله، فانی می‌شود. پس خود را در اختیار روح قرار می‌دهد تا به معیت هم به مقصد نهایی خویش، بازگشت به حق، نائل شوند(ر.ک. دفتر اول: ۳۲۳-۳۵).

۲.۳.۳. حکایت آن پادشاه جهود...:

غرض اصلی حکایت، تبیین مضمون «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» است؛ لیکن در این حکایت مطابق روش مولوی ضمن بیان مطالب دیگر، موضوع توبه و مقدمات آن از قبیل چگونگی وقوع یقظه، جایگاه تضرع و ولیّ در توبه و مراتب آن از زبان وزیر پادشاه جهود بیان شده است. در ایات پایانی حکایت، براساس حدیث «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ» سخن از بازگشت جزء به سوی کل است. انسان براساس فطرت پاک خویش، شایسته «صِبْغَةِ اللَّهِ» است. پس از رنگ کثیف دنیا و متعلقات آن که نمودی از ماسوی الله است، به رنگ لطیف خدایی و اصل خویش باز می‌گردد(همان: ۷۶۸-۷۶۳).

۳.۳.۳. حکایت شیر و نخجیران:

اساس حکایت برای طرح عمیق‌ترین مسائل عرفانی و کلامی از قبیل توکل، توحید افعالی، قضا و قدر و جبر و اختیار است. توبه در این داستان همانند حکایت پیشین به شکل صریح گفته نشده و مولانا در ضمن بیان مسائل مذکور در شماری از ابیات به مبحث توبه اشاره کرده است.

باتوجه به جریان داستان، الفاظ و مفاهیم وصل جویی، واصل، حفره کردن زندان دنیا، رهایی، تأویل، پیغام هو، عذر، ابتغال، آب طهور، طلب، راست‌شدن و رهانیدن خویش از کمان با مفهوم توبه مطابقت پیدا می‌کنند که هریک از این موارد به نحوی بازگوکننده بازگشت سالک به اصل خویش است. (ر.ک. دفتر اول: ۹۳۷-۹۳۴، ۹۸۳-۹۸۲، ۱۰۷۸-۱۰۸۱، ۱۱۰۱-۱۱۱۱، ۱۱۵۷-۱۱۶۷، ۱۱۹۵-۱۲۰۱، ۱۳۳۸-۱۳۳۴، ۱۳۸۹-۱۳۸۵)

به طورمثال مولانا برای توضیح بیشتر مرتبه رجوع به حق از تمثیل اسب و سوارکار استفاده می‌کند. روح انسان همانند اسبی است که با سوارکاری جسم انسان غافلگی در حرکت است. این غفلت تا حدی است که حتی سوارکار، اسب را گمشده می‌پندارد. پس شهسوار اسب‌جو (=تائب) با به خودآمدن خویش (=توبه) از طریق فغان و جست‌وجوی بسیار (=شروط توبه) می‌تواند از روپوش رنگ‌های دنیا فانی شود. این فنا سبب می‌شود که وی به مفهوم معیت جان حقیقی و رجعت هر لحظه دنیا و تمام متعلقاتش به اصل خویش پی برد (همان: ۱۱۴۲-۱۱۱۵)

۴.۳.۳. حکایت آمدن رسول روم تا امیرالمؤمنین و دیدن او کرامات عمر:

این حکایت مرتبط با شیر و نجحیران است. وجه ارتباط دو قصه، ابیات پایانی نجحیران است که به موضوع جهاد اکبر، پیکار با نفس اماره، می‌پردازد. در این حکایت، عمر سمبل مجاهدان نفس است که با پاک کردن چشم دل از موی هوای نفس (=توبه) به دیدار وجه الله می‌رسد (همان: ۱۳۹۹-۱۳۹۰).

۵.۳.۳. داستان طوطی و بازرگان:

محور اساسی حکایت، موت ارادی، گسستن از تعلقات مادی و ماسوی الله، رهاشدن از خویشستن کاذب و نهایتاً رسیدن به وجود حقیقی از طریق فقر و فنای فی الله است. در این حکایت، طوطی نماد سالک تائبی است که در قفس دنیا محبوس شده و قصد رجوع به اصل خویش را دارد (همان: ۱۹۱۲-۱۵۴۷)

۶.۳.۳. حکایت پیرچنگی:

مطابق شرح مرتبه منظور در حکایت پیرچنگی، ذکر یک نکته ضروری است؛ آیا توبه کننده پس از توبه از گناه باید آن را به خاطر داشته باشد یا فراموش کند؟

جماعتی از مشایخ صوفیه مانند سهل بن عبدالله و دیگران معتقدند که انسان همواره باید در حال توبه باشد و گناه مرتکب شده‌اش را فراموش نکند تا اگر اعمال نیکش زیاد شد بدان فریفته نشود؛ زیرا حسرت کردار بد بر اعمال صالح مقدم و برتر است (ر.ک: هجویری، ۱۳۸۲: ۳۸۱، نجم رازی، ۱۳۷۹: ۳۵۷، غزالی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۷۹-۱۰). در مقابل، جنید و گروهی دیگر مانند رویم و ابوالحسین نوری معتقدند که توبه، آن است که موجب فراموشی گناه شود. به اصطلاح توبه کردن از توبه، مرتبه بالاتری است که تائب باید بدان مرحله برسد؛ زیرا تائب نباید باقی الصفه باشد بلکه باید فانی الصفه باشد و تائبی را که از خودی خود یاد نیاید از گناهش نیز یاد نمی‌آید (ر.ک: هجویری، ۱۳۸۳: ۳۸۶-۳۷۸، قشیری: ۱۴۲-۱۴۱)

بنابراین، پس از توبه اولیه، عمر پیرچنگی را از گریستن نهی می‌کند؛ زیرا گریه حاکی از هستی سالک و وجود موهوم تائب است. پیرچنگی با ارشادات عمر به عالی‌ترین مرتبه توبه می‌رسد. لازمه رسیدن به این درجه و گذر از ماسوی الله، طریق فنا و نیستی است. مقام عرفانی توبه نیز نمودی از غیر حق است. پس پیرچنگی با توبه از توبه خود از ماسوای حق به حق رجوع می‌کند (دفتر اول: ۲۲۴۳-۲۱۹۹).

پس عمر گفتش که این زاری تو	هست هم آثار هشیاری تو
راه فانی گشته راهی دیگرست	ز آن که هشیاری، گناهی دیگرست
ای خبرهات از خبرده بی‌خبر	توبه‌ی تو از گناه تو بتر
ای تو از حال گذشته توبه جو	کی کنی توبه از این توبه بگو...

(همان: ۲۲۰۰-۲۱۹۹، ۲۲۰۶-۲۲۰۵)

۷.۳.۳. داستان نالیدن ستون حنانه:

ستون از فراق رسول خدا ناله سرداده و خواهان بقای جاودانی است. پس خداوند هر کسی را به سوی خویش بخواند، وی از همهٔ امور دنیوی جدا می‌شود و تنها به درگاه حق بازمی‌گردد(همان: ۲۱۱۳-۲۱۲۳)

۸.۳.۳. داستان خلیفه و اعرابی:

سه بیت آخر حکایت پیرچنگی طلیعهٔ داستان خلیفه و اعرابی است که انسان با قربانی کردن جان شور تلخ فانی، به جان دریای شیرین عالم باقی نائل شود(همان: ۲۲۴۳-۲۲۴۱)؛ همانند اعرابی که خواهان وصول آب قلیل طاعاتش به دریای بی‌کران حق است(همان: ۲۷۱۳-۲۷۱۱). درنهایت خدای کریم پس از پذیرش توبهٔ اولیه با بازگرداندن اعرابی از مسیر دریا سبب می‌شود که وی از رؤیت طاعات اندک خویش، ماسوی الله، فانی شود و به حق بازگردد(همان: ۲۷۲۸-۲۷۲۵، ۲۸۰۱-۲۷۸۴، ۲۸۶۰-۲۸۴۱)؛ بازگشتی که منوط به فناست و فنایی که با شکستن وجود موهوم حاصل می‌شود؛ خواه این فنا در شکستن چنگ پیرچنگی تجلی کند یا در شکستن سبوی اعرابی یا شکستن خوشه‌های انگور و یا هلیله بازتاب داشته باشد(همان: ۲۹۳۳-۲۹۲۹)

ور بدیدی شاخی از دجله‌ی خدا	آن سبو را او فنا کردی فنا
آن که دیدنش همیشه بی‌خودند	بی‌خودانه بر سبو سنگی زدند
ای ز غیرت بر سبو سنگی زده	و این سبو ز اشکست، کاملتر شده
خُم شکسته، آب از او ناریخته	صد درستی زین شکست انگیخته
جزو جزو خُم به رقص است و به حال	عقل جزوی را نموده این محال
نی سبو پیدا در این حالت، نه آب	خوش ببین و الله اعلم بالصواب
(همان: ۲۸۶۹-۲۸۶۴)	

گفتنی است دو حکایت ابتدایی ذیل که در ضمن داستان خلیفه و اعرابی یا پس از اتمام آن در دوازده حکایت تا پایان دفتر اول آمده است، هر یک به نحوی بازگوکنندهٔ رجوع به حق از طریق فنا و نیستی است. این امر مطابق ساختار پژوهش با گذراندن مقدمات لازم و زدودن آفات توبه حاصل می‌شود:

۹.۳.۳. داستان نحوی و کشتی‌بان:

نحوی نماد دانش آموختگانی است که اهل دعوی و خودبینی‌اند و کشتی‌بان تمثیل اهل تزکیه است که با فنای خویش از غرور و اوصاف بشری پاک شده است. پس سالک تائب نیز با یادگیری «نحو محو» به حق می‌رسد (همان: ۲۸۵۲-۲۸۴۱)

۱۰.۳.۳. حکایت کبودی زدن قزوینی بر شانگاه، صورت شیر...:

مضمون اصلی حکایت، اهمیت جایگاه ولیّ است. سالک باید در طی تمام مراحل سلوک، تسلیم ولیّ خویش باشد تا به واسطه ریاضات و تعالیم وی به بازگشت حقیقی و فنای در حق رسد (همان: ۳۰۱۲-۳۰۰۲)

۱۱.۳.۳. حکایت رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار:

گرگ در محضر شاهانه شیر، اظهار وجود می‌کند و سخن از «من» و «تو» می‌گوید. همین امر سبب هلاکتش می‌شود؛ اما روباه با عبرت از سرنوشت گرگ دست از خودبینی می‌کشد و با فانی کردن وجود مجازی خویش در وجود حقیقی (شیر) به هستی جاودانه دست می‌یابد (همان: ۳۰۵۵-۳۰۴۲، ۳۱۲۳-۳۱۰۴)

۱۲.۳.۳. قصه آنکه در یاری بکوفت:

عاشق هنوز از تعینات «من و مایی» رها نشده است. پس بنابر فرمان معشوق با سوختن خویش (فنا) از کمند انانیت رسته و به حقیقت مطلق واصل می‌شود (همان: ۳۰۷۸-۳۰۶۲)

۱۳.۳.۳. حکایت تهدید کردن نوح (ع) مر قوم را...:

حضرت نوح (ع) پیشوایی است که از جان بشری مرده و به جان جانان، زنده و در تصرف کامل حق است (همان: ۳۱۴۰-۳۱۲۴)

۱۴.۳.۳. داستان آمدن مهمان پیش یوسف (ع)...:

صوفیان و عارفان حقیقی نظیر حضرت یوسف مانند آینه‌ای هستند که سالکان و تائبان با نگریستن به آینه وجودی ایشان پاک و صافی می‌شوند و به مقام فنا می‌رسند. پس تائب با فنای خویش از من مجازی گذشته و وجودش همانند ولیّ، آینه تمام‌نمای هستی مطلق می‌گردد (همان: ۳۲۲۷-۳۱۷۰)

۱۵.۳.۳. در سه حکایت:

مرتدشدن کاتب وحی؛ به عیادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش و اول کسی که در مقابله نص قیاس آورد...، به علت آفات کبر و کفر و خصوصاً قیاس ناروا، سالک از رستن وجود موهوم خویش و بازگشت به حق بازمانده است (همان: ۳۲۹۷-۳۲۲۸، ۳۳۹۵-۳۳۶۰، ۳۴۲۵-۳۳۹۶)

۱۶.۳.۳. حکایت رومیان و چینیان:

چینیان نمودار عالمان ظاهری و رومیان اصحاب کشف و شهوند که خانه دل را صیقل زده و به مقام آینگی رسیده‌اند. اینان علم نحو و فقه را رها کرده و در عوض برای «محو و فقر» ارزش والایی قائل‌اند. پس با محو و فنای خویش، ساکنان جایگاه صدق خدا شدند و بدو رسیدند (همان: ۳۴۹۹-۳۴۶۷)

۱۷.۳.۳. داستان پرسیدن پیغامبر (ص) مرزید را...:

زید نمود ولیّ و عارف اصلی است که با شب‌زنده‌داری به اسرار مختلف عالم غیب واقف شده است و با محو در حق به حق بازگشته است. (همان: ۳۵۴۲-۳۵۰۰، ۳۶۰۷-۳۶۰۵)

۱۸.۳.۳. حکایت خدواندختن خصم...:

خصم حضرت علی (ع) براساس خواست حق بیدار می‌شود و از گناه توبه می‌کند. وی مانند ولیّ خویش با رسیدن به مرتبه توحید افعالی از خود فانی می‌شود و به حق رجوع می‌کند (همان: ۳۸۴۳-۳۷۸۷)

۱۹.۳.۳. حکایت تعجب کردن آدم (ع)...:

آدم (ع) پس از گذر از مرتبه ابتدایی توبه، با ترک کردن اسباب دنیا و نفسانیت خویش خواهان وصول به جانان است (همان: ۳۹۰۷-۳۸۹۸)

۲۰.۳.۳. حکایت گفتن پیغامبر (ص) به گوش رکابدار امیرالمؤمنین (ع)...:

حضرت علی آشکارا مرتبه نهایی توبه را بیان می‌کنند. انسان در این جهان در فراق و جدایی از حق به سر می‌برد؛ زیرا خداوند از زبان وی فرموده است: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ». پس راجع حقیقی کسی است که از کثرت و تفرقه روزگار خود (=ماسوی الله) رها شده و به سوی وحدت (=حق) که موطن حقیقی همگان است، بازگردد. (همان: ۳۹۳۷-۳۹۳۶)

۴. نتایج توبه:

مقاصد توبه که در ضمن تبیین مراتب آن شرح گردید، در حکم نتایج اصلی توبه‌اند که با رسیدن به مقصد منظور حاصل می‌شوند. علاوه بر نتایج مذکور، ثمراتی بیان شده که درحقیقت برای تبیین و توصیف بیشتر مقصد نهایی توبه است؛ زیرا همانطور که گفته شد، توبه در برخی از حکایات با بیان صریح ذکر نشده و ترکیبات واژگانی دیگری با مفهوم توبه مطابقت پیدا می‌کنند. این ترکیبات عبارتند از:

۱. سبزه و خرمی / گلستان و سروستان هو(ر.ک. دفتر اول: ۸۲۱-۸۱۹، ۱۶۳۷-۱۶۳۶، ۱۶۳۷-۳۸۱۷-۳۸۱۹؛ ۳۸۲۶-۳۸۲۸)

۲. دیدار قصر وجه الله / رؤیت (همان: ۱۳۹۰-۱۴۰۳، ۲۱۹۷)؛

۳. معراج و تاج خاص (همان: ۱۵۸۴-۱۵۸۰)؛

۴. گوهرهای اجلالی (همان: ۱۶۳۹-۱۶۳۸)؛

۵. آب و آفتاب معنوی (همان: ۲۲۲۲-۲۲۱۹)؛

۶. حیرت و استغراق (همان: ۲۲۱۳-۲۲۱۰)؛

۷. تولد ثانوی.

این الفاظ و عناوین در حکایات مختلف با مرتبه رجوع از ماسوای حق به حق برابری می‌کنند. جهت جلوگیری از اطالة کلام به ذکر یک مورد بسنده می‌شود.

تولد ثانوی: تولد ثانوی عالی‌ترین نتیجه توبه و تداوم حیات آگاهانه معنوی است. «حاصلش این است که انسان از حیات تیره جسمانی شهوانی و اخلاق رذیله نفسانی بمیرد و به حیات روحانی و خصال حمیده انسانی زنده شود...» (همایی، ۱۳۸۵: ۲۷۳). این مضمون در پنج حکایت به اشکال مختلف جهت تبیین «بازگشت به حق از طریق فنا» مطرح شده است:

۱. حکایت شاه و کنیزک:

شاد و خندان پیش تیغش جان بده	همچو اسماعیل پیشش سر بنه
همچو جان پاک احمد با احد	تا بماند جانت، خندان تا ابد
که به دست خویش، خوبانش کُشد	عاشقان جام فرح، آنکه کُشد

(دفتر اول: ۲۲۹-۲۲۷)

کنیزک پس از مرگ زرگر به حقیقت زوال ماسوی الله آگاه می‌شود. پس حق تعالی در ازای ستاندن جان مجازی (=فنا)، صدجان حقیقی (=بقا) به وی عطا می‌کند

نیم جان بستاند و صد جان دهد
(همان: ۲۴۵)

۲. حکایت طوطی و بازرگان:

معنی مردن ز طوطی، بُد نیاز
تا دَم عیسی تو را زنده کند
(همان: ۱۹۱۰-۱۹۰۹)

۳. حکایت پیرچنگی:

چون که فاروق آینه‌ی اسرار شد
همچو جان، بی‌گریه و بی‌خنده شد
(همان: ۲۲۰۹-۲۲۰۸)

نان دهی از بهر حق نانت دهند
(همان: ۲۲۳۶)

۴. حکایت خلیفه و اعرابی:

جان شور تلخ، پیش تیغ بر
(همان: ۲۳۴۲)

۵. حکایت آمدن مهمان پیش یوسف...:

اندکی جنبش بکن همچون جنبین
وز جهان چون رحم بیرون شوی
(همان: ۳۱۸۱-۳۱۸۰)

شایان ذکر است از دیدگاه مولانا عشق نیز می‌تواند از نتایج مرتبه نهایی توبه باشد. مولانا یکی از اغراض حکایت خلیفه و اعرابی را تبیین موضوع عشق می‌داند. خداوند بر اساس حدیث قدسی «قالَ یا داوود: یا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ؟ قالَ: کُنْتُ کُنْزاً مَخْفِیاً فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَیْ أُعْرِفَ» (ر.ک. فروزانفر، ۱۳۶۱: ۲۹)، گنج پنهانی بود که حبّ به شناخته شدن داشت؛ پس عالم را خلق کرد. کلّ عالم مانند سبویی است که تجلیات حق را نشان می‌دهد. انسان قطره‌ای از تجلیات بی‌نهایت است که با دیدن ذره‌ای از دریای جود و لطف حق درصدد بازگشت بدوست، پس عاشق حق می‌شود و با شکستن سبوی وجود مجازی (= فنا) به دریای حق (=مرتبه نهایی توبه) واصل می‌گردد (دفتر اول: ۲۸۷۰-۲۸۶۰، ۲۹۰۲-۲۸۸۰)

درحقیقت متناسب با حدیث مذکور، توبه نمودی والا از حبّ و اشتیاق خدا نسبت به بازگشت بندگان برای رجوع به خویش است و بنده با بازگشت به حق از طریق فنا به مسأله عشق که غرض اصلی خدا از خلقت عالم است، آگاه می‌شود. همچنین براساس یافته‌های پژوهش حاضر، چگونگی پیوند توبه و عشق مطابق حدیث «كنت كنزاً مخفياً...» از طرق دیگر نیز قابل تبیین است که در پی‌نوشت آورده شده است.^۹

۵. توبه در نی‌نامه:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند	از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند	در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم	جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم...
همچو نی زهری و تریاقی که دید؟	همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
نی حدیث راه پر خون می‌کند	قصه‌های عشق مجنون می‌کند
محرم این هوش جز بیهوش نیست	مر، زبان را مشتری جز گوش نیست...
در نیابد حال پخته هیچ خام	پس سخن کوتاه باید، والسلام

(همان: ۱۸-۱)

نی‌نامه چکیده تمام مثنوی است. پس تمام آموزه‌های مختلف عرفانی که در مثنوی آمده، در نی‌نامه نیز بیان شده است. توبه ازجمله تعالیم عرفانی است که در نی‌نامه بازتاب گسترده‌ای دارد. درحقیقت نی‌نامه تبیین مرتبه نهایی توبه است که براساس تحلیل‌های پژوهش حاضر، مقصد حکایات دفتر اول مثنوی نیز بر این موضوع صدق می‌کرد.

نی استعاره از انسانی است که از عالم معنا و موطن اصلی خویش (نیستان) جدا افتاده و قصد توبه و بازگشت دارد؛ البته در بالاترین مرتبه آن یعنی رجوع به حق. این جدایی و بریدگی از حق می‌تواند به سبب تعلقات دنیوی یا انجام گناه باشد که مطابق آنچه گفته شد از طریق فنا رفع می‌گردد. پس تائب چونان نای یا قلم میان تهی یا حرف نفی‌ای است^{۱۰} که با تزکیه نفس از خود و خلق خالی و فانی شده است و جز تجلی باقی حق، نقشی در ضمیر او وجود ندارد.

نالۀ جدایی از حق بیان درد همه کسانی است که درد جدایی را احساس می‌کنند؛ یعنی بیدار گشته و با اشک و آه و اشتیاق^{۱۱} در طلب حق‌اند تا سرانجام مطابق قاعده «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ»

به اصل خویش بازگردند؛ بازگشت به اصل مضمون اصلی حکایات دفتر اول است و حتی در شماری از ابیات آشکارا به مضامین نی‌نامه در قالب الفاظ مشابه آن مانند شکایت کردن و روایت کردن، نای بودن، اصل جو و وصل جو، جزو در طلب کل، واصل جانان، آگاه نبودن تن و جامه و جان از هم(ب هاشتم نی‌نامه)، راجع و... اشاره شده است.^{۱۲}

گفتنی است ناله فراق برای همه انسان‌ها سر داده شده است؛ چه آنان که اهل درد فراقند یا کسانی که بویی از آن نبرده اند. نی برای گروه اول دمساز و تسکین دهنده است؛ زیرا با آنان همدردی می‌کند و برای بی‌دردان همانند زهر است البته زهری بسیار سودبخش؛ چون موجب بیداری‌شان شده است. پس به تبع یقظه دچار درد فراق می‌شوند و به طلب وجست‌وجوی حق برمی‌خیزند. یا می‌توان چنین تفسیر کرد که زهر است؛ چون از درد دوری از مطلوب شکایت می‌کند و هم تریاق و درمان است؛ چون نشانه درستی طلب است و تأثب را به حرکت و جست‌وجوی حق وامی‌دارد تا سرانجام به مطلوب خویش رسد.(ر.ک.همین مقاله ذیل طلب). البته جست‌وجویی که مطابق مشرب عرفانی مولانا بر پایه سکر باشد؛ زیرا بنابر اعتقاد وی شرط وقوف بر حقیقت عشق(=رجوع به حق) و احوال پختگان(=راجعان حقیقی) صرفاً از طریق سکر و مستی و بیهوشی از خویش(=فنا) امکان پذیر است.

نتیجه گیری

۱. مولانا در مثنوی بسیاری از مفاهیم عرفانی کتب تعلیمی صوفیه را در ساختار حکایت بیان کرده است. البته مولانا در تبیین مراحل و مقامات عرفانی به شیوه تعلیمی صرف در قالب محفوظات و معلومات متکلفانه عمل نمی‌کند؛ بلکه با بیانی پرشور تعلیم خویش را به صورت کاربردی و عملی برای مخاطب عرضه می‌کند. این شیوه بیان مؤثر از مشرب عرفانی وی در ترجیح سکر بر صحو سرچشمه می‌گیرد.

۲. با توجه به شناخت و درک عمیق مولانا نسبت به مسائل طریقت از قبیل: مقدمات لازم جهت طیّ مقامات عرفانی، کیفیت مراتب سلوک و حجب راه، آثار احوال و مقامات و...، کوشش شد دیدگاه مولانا درخصوص کیفیت سیر توبه از مبدأ حرکت تا مقصد آن در ساختاری منسجم و نظام‌مند عرضه شود.

۳. توبه به معنای رجوع و بازگشت است؛ اما از نظر عرفا مفهوم بازگشت بنابر مقام و مرتبه سالکان متفاوت است؛ پس هر رجوع و بازگشتی مبدأ و مقصد مخصوص خود را دارد. این امر سبب شده که توبه در متون عرفانی تعریف واحد و یکسانی نداشته باشد و به انواع و مراتب مختلفی تقسیم شود.

۴. مقدمات لازم جهت توبه از قبیل یقظه و طلب همراه با زاری تا رسیدن به عالی‌ترین مقصد توبه یعنی بازگشت به حق بدون اراده حق محقق نمی‌شود؛ زیرا تائب مطابق توحید افعالی از افعال خویش فانی شده است. پس هیچ اختیار و خواست و فعلی را به خود نسبت نمی‌دهد و در تصرف کامل حق است.

۵. اتصال ناگسستنی مقام فنا و توبه در حکایات دفتر اول بازتاب وسیعی دارد. هر یک از حکایات با شیوه‌های مختلف مانند کاربرد صریح واژه توبه، استفاده از مترادفات و مطابقات یا اصل مفهوم داستان به تبیین مرتبه نهایی توبه یعنی «رجوع از ماسوای حق به حق» پرداخته‌اند؛ این مقصد صرفاً از طریق فنا (= نیستی، استغراق، فقر، نحو محو، موت ارادی و...) حاصل می‌شود و تائب با فنای در حق به تولد ثانوی می‌رسد.

۶. خداوند از ازل تا ابد مشتاق بازگشت تمام موجودات به سوی خویش است. پس بنابر عشق و محبت ازلی خود عالم را خلق کرد؛ انسان نیز که مصداقی از آفرینش است با بازگشت به حق از طریق فنا به مسأله عشق که غرض اصلی خدا از خلقت عالم است، آگاه می‌شود.

۷. دفتر اول مثنوی مولانا از ابتدا که با نی‌نامه آغاز می‌شود تا بیت آخر آن، حکایت جدایی و شرح اشتیاق برای بازگشت به موطن اصلی خویش است؛ لیکن دل تائب به سبب تناول چندلقمه نان

جسمانی در خواب غفلت رفته و توان بازگشت به حق را ندارد. پس خدایی که خود آفریننده فعل گناه (=خوردن لقمه شبهه ناک) است، خود نیز با عوامل مختلف موجب یقظه تائب می شود و با الطاف و عنایات مستمرش در تمامی مراحل توبه وی را به مقصد اصلی خویش می رساند.

پی‌نوشت‌ها

۱. از جمله آیاتی که عرفا بدان استناد می‌کنند، این آیات است:
-... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (بقره/۲۲۲)؛
-... وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً... (نور/۳۱)؛
-يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِ الْأَنْهَارِ... (تحریم/۸). به این احادیث پیامبر(ص) نیز استناد شده است:
-مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ شَابٍّ تَائِبٍ، نیست چیزی بر خداوند تعالی دوست‌تر از جوانی توبه کرده؛
-التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ ثُمَّ قَالَ إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا لَمْ يَضِرَّهُ ذَنْبٌ ثُمَّ تَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ، تائب از گناه بی‌گناه شود و چون خدای تعالی بنده را دوست دارد، گناه وی را زیان ندارد (هجویری، ۱۳۷۵: ۳۷۹).
۲. در میان مشرب‌های عرفانی سنت اول، آراء عرفانی مولانا به دیدگاه‌های کسانی نزدیک است که در قلمرو مکتب خراسان قرار می‌گیرند. اگر اعتقاد به سکر را یکی از محورهای اساسی تعالیم این مکتب بدانیم، می‌توان مولانا را در زمره پرشورترین عارفان این مشرب مهم عرفانی به شمار آورد که با حرارت و اعتقادی تمام در پی ترویج اصول آن مکتب عرفانی بوده است (میرباقری فرد، ۱۳۹۴: ۹۰).
۳. از نظر عرفا توحید دارای سه مرتبه است که از فنا و بقا حاصل می‌شود و مقصد سالک به شمار می‌رود. مرتبه اول توحید افعالی است که در متن مقاله ذکر گردید. مرتبه دوم توحید صفاتی است و آن افراد صفت اوست از غیرش و به معنی اثبات صفت است که تنها بر خدا اطلاق می‌شود؛ یعنی سالک با تجلی صفات خداوند تمام صفات خود را در او فانی می‌کند. مرتبه سوم توحید ذاتی است و آن افراد ذات قدیم است از ذوات دیگر و به معنی اثبات ذات حق به طور مطلق و نفی آن از هرچه غیر حق است؛ یعنی سالک در مرتبه فنای ذات خویش، وجود خداوند چنان بر وجودش غالب و مستولی شود که باطن او از همه وسوس و هواجس فانی گردد. صاحب این توحید همه ذوات و صفات و افعال را متلاشی در اشعه ذات و صفات و افعال حق می‌بیند و برای آدمی در توحید مقامی بالاتر از این نیست و آن توحید خاصان است. (ر.ک. تهبانوی، ۱۳۷۸: ص ۱۴۶۸ به بعد، دهباشی و میرباقری فرد، ۱۳۸۴: ۲۷۵-۲۷۴).
۴. به طور مثال در قصه خلیفه و اعرابی پس از کفر زن و مرد که در نهایت با توبه و استغفار به ایمان ختم گردید، مسأله کفر و ایمان با مصداق موسی(ع) و فرعون بیان می‌شود. از نظر مولانا همه موجودات از پست‌ترین تا برترین آنها در طلب عشق حضرت حق و بازگشت به اویند. خواست الهی

چنین مقدر شده که موسی(ع) نماد ایمان و فرعون نماد کفر باشد. فرعون با زاری بسیار در طلب تیرگی کفر و رسیدن به نور موسی(ع) است؛ اما بنابر توحید افعالی اراده حق بر این است که در جهان کثرت، کفر و ایمان درهم آمیخته باشد. لیکن وقتی انسان با تهذیب درون به مقام بی‌رنگی و فنا رسد، دیگر نشانی از کفر نیست و همه در مقام وحدت و قرب حق‌اند(همان: ۲۴۶۸-۲۴۴۶) یا توحید افعالی در حکایت پیرچنگی معادل حدیث قرب نوافل است. جان مرده تائب با فنای در حق به جان باقی می‌رسد. پس از اینکه تائب با فنای خویش به قرب حق رسید، محبوب حق گشته و افعال و صفات خداوند در حواس او ظهور می‌کند و تمام اعمالش تحت اراده خداوند است(همان: ۱۹۴۰-۱۹۳۷)

همچنین برای مطالعه بیشتر بنگرید به: حکایت آن پادشاه جهود...: ۸۳۷-۸۳۴، حکایت قصه آدم و بستن قضا نظر او را...: ۱۲۶۱-۱۲۴۸، حکایت شیر و نجیران: ۱۳۸۹-۱۳۸۱، حکایت اضافت کردن آدم(ع)...: ۱۴۸۰-۱۴۹۴، حکایت آمدن رسول روم: ۱۵۱۴-۱۵۰۹، حکایت گفتن پیغامبر(ص) به گوش رکابدار...: ۳۹۴۵-۳۹۳۷.

۵. در حکایت است که یکی از عارفان در گفت‌وگوی با حق تعالی گفت: «ای خدای من، تو گناه را مقدر داشتی، تو آن را اراده کردی، تو آن را در نفس من آفریدی». آنگاه هاتفی در پاسخ او همی‌گفت «این شرط توحید است پس شرط عبودیت کدام است؟ عارف پاسخ گفت که «من خطا کردم، من مرتکب گناه شدم و من به نفس خود ظلم کردم». پس هاتف پاسخ گفت که «من آمرزیدم و من عفو کردم و من رحمت آوردم» (شرح فصوص الحکم بالی زاده به نقل از نیکلسون، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۳۹-۲۴۰).

۶. خارج از روند داستان در اثنای برخی حکایات، جایگاه ولی به شرح ذیل بیان شده است: در حکایت آن پادشاه جهود...: ولی در قالب وزیر پادشاه است که در بخش‌هایی مجزا از نقل داستان با مریدان خویش سخن می‌گوید و مولانا سخنان پیران و راهنمایان صادق را در چگونگی کیفیت سلوک از قبیل بیان احکام شریعت، ادب خاموشی، رهایی از تعلقات مادی و غیره از زبان این وزیر پر تزویر بیان می‌کند(ر.ک: ۴۹۹-۴۶۳، ۵۷۷-۵۶۵، ۶۶۱-۶۴۳). اینان گوهر پیغمبری، اختران فلک و مظهر انوار حق‌اند. از هرچه غیر خداست، رخ برتافته‌اند و بهره‌مندی از نور حق، حفظ ایمان، در امان بودن از مکر هر لحظه نفس اماره و در نهایت، درمان درد طالبان صرفاً در دامن پر مهر ایشان امکان‌پذیر است(همان: ۷۶۱-۷۳۹، ۷۸۸-۷۸۲).

همچنین در حکایت مرتد شدن کاتب وحی، حکایت آمدن رسول روم، حکایت خلیفه و اعرابی و حکایت گفتن پیغامبر(ص) به گوش رکابدار... در فصولی جداگانه، اوصاف پیر و مطاوعت از ولی و

چرایی ضرورت هم‌نشینی با انسان کامل بیان شده است. حضور ولی در طی مراتب توبه لازم است؛ زیرا هرکسی خواهان همراهی با انبیا و اولیا و رسیدن به مقامات بالای سلوک از جمله توبه است، باید در برابر ریاضات و تعالیم ولی، تسلیم محض باشد. پس به تبع آن، آینه وجود صیقلی می‌شود و تائب با فنای خویش به اصل خود بازمی‌گردد (ر.ک: ۱۵۴۶-۱۵۲۹، ۲۷۸۱-۲۷۵۰، ۲۹۸۰-۲۹۳۴، ۳۰۰۳-۳۰۱۲، ۳۱۵۷-۳۲۲۷، ۳۲۲۸-۳۲۹۷، ۳۹۵۲-۳۹۴۳).

۷. گفته شد عرفا در تبیین موضوعات عرفانی به آیات و احادیث استناد می‌کنند. در خصوص مقاصد مختلف توبه از امام صادق (ع) حدیثی گرانمایه نقل شده است که مشابَهت بسیاری با دیدگاه عزالدین کاشانی دارد. ایشان فرمودند: «توبه ریسمان خداوند است و یاری و کشش عنایت و لطف اوست و بنده باید پیوسته و در همه حال در حال توبه باشد. هر گروهی توبه مخصوصی دارد؛ توبه پیامبران الهی از مضطرب شدن باطن و به هم خوردن حالت اطمینان است. و توبه اولیا از عوارض رنگارنگ تصور و خاطر آنهاست. و توبه برگزیدگان حق از استراحت و فراغت و غفلت است. و توبه افراد خاص و بندگان مخصوص از مشغول بودن به غیر پروردگار است و توبه عوام و عموم مردم از گناهان و معاصی و خلاف‌هاست (جعفرین محمد (ع)، ۱۳۶۰: ۳۵۲).

۸. در کتب صوفیه: «فنا عبارت است از نهایت سیر الی الله و بقا عبارت است از بدایت سیر فی الله» (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۲۹۶). گفتنی است اساس اندیشه مولانا بر فنا و نیستی بنیان شده است: «پیش او دو آنا نمی‌گنجد، تو آنا می‌گویی و او آنا. یا تو بمیر پیش او، یا او پیش تو بمیرد، تا دویی نماند. اما آنکه او بمیرد امان ندارد، نه در خارج نه در ذهن، که وَ هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ... اکنون چون مردن او ممکن نیست، تو بمیر تا او بر تو تجلی کند و دویی برخیزد.» (مولانا، ۱۳۸۶: ۳۷). پس سالک در هر مقام و منزلی که باشد، خواه در عشق (ر.ک. دفتر پنجم: ۲۵۵-۲۵۲)، ثنا (دفتر اول: ۵۱۸-۵۱۷)، توحید (همان: ۳۰۰۹-۳۰۰۸) و غیره غایت تمام مجاهدات و سلوکش، از خود مردن و نیستی است؛ زیرا نائل شدن به هستی واقعی و اصیل منوط به فنا و نیستی است.

۹. علت آفرینش، حبّ و عشق خداوند برای شناخته شدن خویش است. یکی از مصادیق خلقت، فعل گناه است. مطابق توحید افعالی، خدا گناه را آفریده و خود نیز موجب یقظه است تا انسان توبه کند و پس از طیّ مقدمات لازم، مشتاق بازگشت به حق باشد. پس با رجوع به حق، هدف خلقت نیز محقق می‌شود؛ زیرا تائب با توبه از گناه به اشتیاق حق نسبت به شناخته شدن خویش واقف می‌شود. همچنین آیه قرآنی «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده/ ۵۴) می‌تواند بر کیفیت پیوند توبه و عشق از منظر حدیث کنت کنزاً مخفیاً صدق کند. آیه یادشده، حاوی دو نکته است: حبّ و

عشق دو طرفه خدا و بنده و نکته مهم‌تر، شروع آن که از جانب حق است. آغازگری خداوند در عشق در مسائل خلقت و توبه تجلی کرده است.

گفته شد اساس خلقت تبیین موضوع عشق است؛ زیرا خالق عشق حب به شناخته شدن دارد. پس با خلق عالم، عشق از طرف حق شروع می‌شود. از طرفی دیگر، خداوند یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّ التَّوَّابِينَ است؛ پس براساس حب و عشقی که به توابین دارد، آنان را از طرق مختلف بیدار می‌کند. در نتیجه، آغازگری خداوند در عشق با ایجاد یقظه اثبات می‌شود. بنده نیز پس از یقظه، سلوک خویش را با طی اولین مقام یا مرحله سلوک یعنی توبه آغاز می‌کند تا هم حب دو طرفه خدا و بنده ثابت شود (یُحِبُّونَهُ) و هم بنده با بازگشت به حق همانند طریق پیش یعنی توحید افعالی به غایت خلقت، پی برد.

۱۰. در کتب معتبر مثنوی پژوهی دیدگاه‌های مختلفی در تفسیر معانی استعاره نی یعنی نای و قلم و نه مطرح شده است که جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: (خوارزمی، ۱۳۸۴: ۳۵۱، جامی، ۱۳۶۱: ۱۰۳، انقروی، ۱۳۸۸: ۹-۱۲، خواجه ایوب، ۱۳۷۷: ۱۵، سبزواری، ۱۳۷۹: ۱۷، نیکلسون: ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۸، فروزانفر، ۱۳۸۶: ۲: ۲).

۱۱. اشتیاق، آرزومندی و بی‌قراری عاشق است در حال فراق و هجران برای وصال معشوق. تفاوت آن با شوق در آن است که شوق طلب و کششی است که برای رسیدن به معشوق در دل پدید می‌آید و با محقق شدن دیدار ساکن می‌شود ولی درد اشتیاق با دیدار معشوق سکون نمی‌یابد (جرجانی، ۱۳۷۰: ۱۲، ۵۹: قشیری، ۱۳۸۸: ۴۵۹، ۵۷۵: غزالی، ۱۳۸۶: ۴: ۸۹).

۱۲. نگاه کنید به دفتر اول مثنوی ابیات: ۵۹۸-۵۹۹، ۶۲۸-۶۲۹، ۷۶۷-۷۶۸، ۹۳۷-۹۳۶، ۱۱۴۲-۱۱۴۱، ۱۷۸۱، ۲۲۰۳-۲۲۰۲، ۲۷۷۱-۲۷۷۲، ۲۸۶۴-۲۸۶۸، ۳۹۰۶-۳۹۰۷، ۳۹۳۶-۳۹۳۷

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۸۱)، الفتوحات المکیه، ترجمه و تعلیق محمد خواجهوی، تهران: انتشارات مولی.
۳. اکبرآبادی، ولی محمد (۱۳۸۳)، مخزن الاسرار، تهران: انتشارات قطره.
۴. انقروی، رسوخ الدین اسماعیل (۱۳۸۸)، شرح کبیر مثنوی، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران: انتشارات زرین.
۵. بالی‌زاده، مصطفی‌بن سلیمان (۱۴۲۲ق)، شرح فصوص الحکم، تصحیح الشیخ فادی أسعد نصیف، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶. پل نويا (۱۳۷۳)، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۷. تهانوی، محمدعلی (۱۳۷۸)، موسوعه کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، گردآورنده علی دخروج، ترجمه جورج زیناتی، تهران: سپاس.
۸. جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۶۱)، نی‌نامه، اهتمام جمشید مظاهری، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۱، صص ۱۰۱-۱۱۳.
۹. جرجانی، سیدشریف علی‌بن محمد (۱۳۷۰)، التعریفات، تهران: انتشارات ناصرخسرو.
۱۰. جعفر بن محمد (ع) (۱۳۶۰)، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ترجمه حسن مصطفوی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۱۱. حیدریان، حسن (۱۳۸۹)، «بررسی توبه در مثنوی مولانا»، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال سوم، ش ۶، صص ۱۵۸-۱۲۷.
۱۲. خواجه ایوب (۱۳۷۷)، اسرار الغیوب، تصحیح محمدجواد شریعت، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۳. خواجه عبدالله انصاری (۱۳۷۷)، مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: انتشارات طوس.
۱۴. _____ (۱۳۸۷)، منازل السائرین، تصحیح محمد عمار مفید، ترجمه عبدالغفور روان فرهادی، تهران: انتشارات مولی.
۱۵. خوارزمی، کمال‌الدین حسین (۱۳۸۴)، جواهر الاسرار و زواهر الانوار، به کوشش محمدجواد شریعت، تهران: انتشارات اساطیر.

۱۶. دهباشی، مهدی و سید علی اصغر میرباقری فرد (۱۳۸۴)، تاریخ تصوف ۱، تهران: سمت.
۱۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۸. رازی، نجم الدین (۱۳۷۹)، مرصاد العباد، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. سبزواری، ملاهادی (۱۳۷۹)، شرح مثنوی، تصحیح مصطفی بروجرودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۲۰. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدباقر موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵ق)، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، تصحیح هاشم رسولی و فضل الله طباطبائی، بیروت: دارالمعرفه.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۸)، التبیان فی التفسیر القرآن، مقدمه آقابزرگ تهرانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۸۶)، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، تصحیح حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۴. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۱)، احادیث مثنوی، تهران: امیرکبیر.
۲۵. _____ (۱۳۸۶)، شرح مثنوی شریف، تهران: انتشارات زوآر.
۲۶. قشیری، ابوالقاسم (۱۳۸۸)، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۷. کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۸۷)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، مقدمه عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوآر.
۲۸. گوهرین، سید صادق (۱۳۶۸)، شرح اصطلاحات تصوف، تهران: زوآر.
۲۹. مستملی بخاری، خواجه امام ابوابراهیم (۱۳۶۵)، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر.
۳۰. مولوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی (۱۳۷۱)، مثنوی معنوی (چاپ عکسی از نسخه قونیه، تاریخ کتابت ۵۶۷۷هـ)، زیر نظر نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۱. _____ (۱۳۸۶)، فیه ما فیه، تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نگاه.
۳۲. میبدی، ابوالفضل (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عده الابرار، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.

۳۳. میرباقری فرد، سیدعلی اصغر و اشرف خسروی (۱۳۹۰)، «گناه توبه؛ تحلیل مقام توبه از حسنه تا سیئه در داستان پیرچنگی از مثنوی مولانا»، فصلنامه متن پژوهی ادبی دانشگاه علامه طباطبائی، ش ۴۸، صص ۹۳-۱۱۱.

۳۴. میرباقری فرد، علی اصغر (۱۳۹۴)، تاریخ تصوف، تهران: سمت.

۳۵. نیکلسون، رینولد (۱۳۷۸)، شرح مثنوی معنوی مولوی، به اهتمام حسن لاهوتی، تهران: علمی و فرهنگی.

۳۶. هجویری، ابوالحسن (۱۳۷۵)، کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، تهران: کتابخانه طهوری.

۳۷. همایی، جلال الدین (۱۳۸۵)، مولوی نامه؛ مولوی چه می گوید، تهران: هما.